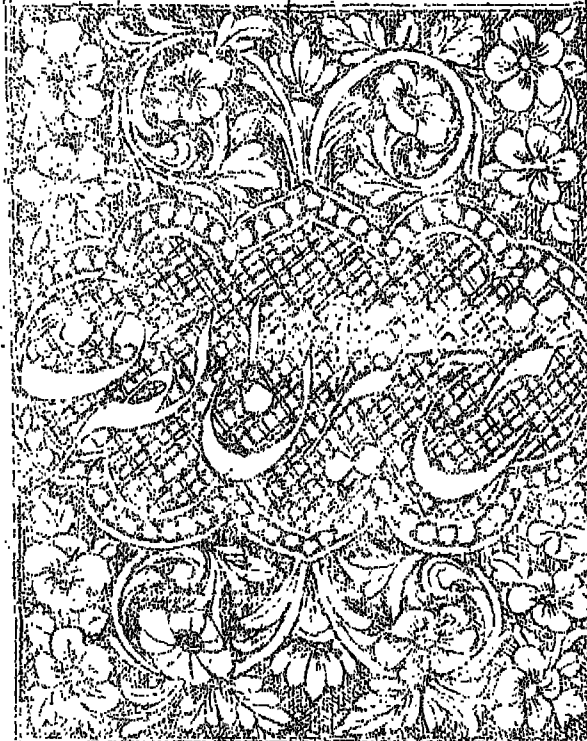


بسم الله الرحمن الرحيم
 قصيدة في مدح الملك الناصر
 الملك الناصر

شرح في بيان فضائل الملك الناصر
 الملك الناصر



حاصل الخبر في تاريخ الملك الناصر
 الملك الناصر

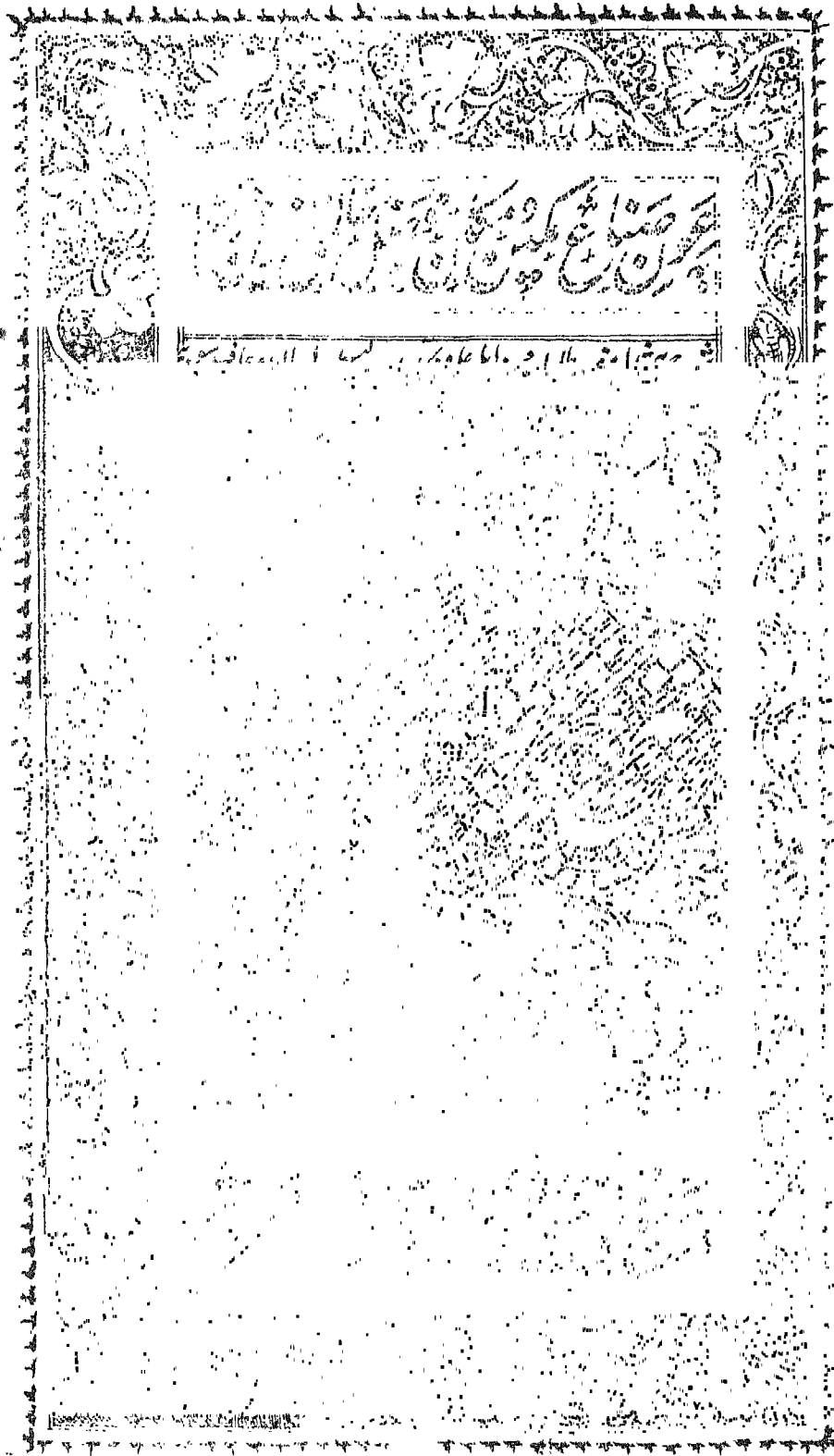
در بیان فضائل و مناقب
 الملك الناصر

اطلاع

اسن المطبع بین ہر علم و فن کی کتب موجود ہیں مثلاً یقین کو اندرست مطول سے جو علم و فن موجود ہے اور رہنما است کرنے سے مل سکتی ہے معلوم ہو سکتا ہے کہ قیمت اس سال میں نہایت ارزان مقرر ہوئی ہے ہم صرف کتب علوم عربی و سری صرف و نحو و منطق و معانی و دینیات وغیرہ وچینہ کرنا ہیں اطلاق و موصوفت کی کتابیں نڈال میں درج کروائیں نظریہ وراثت یقین ملاحظہ فرما کر خاکہ فی الجملہ

کتب علوم عربی و سری صرف و نحو و منطق و معانی و دینیات غیرہ

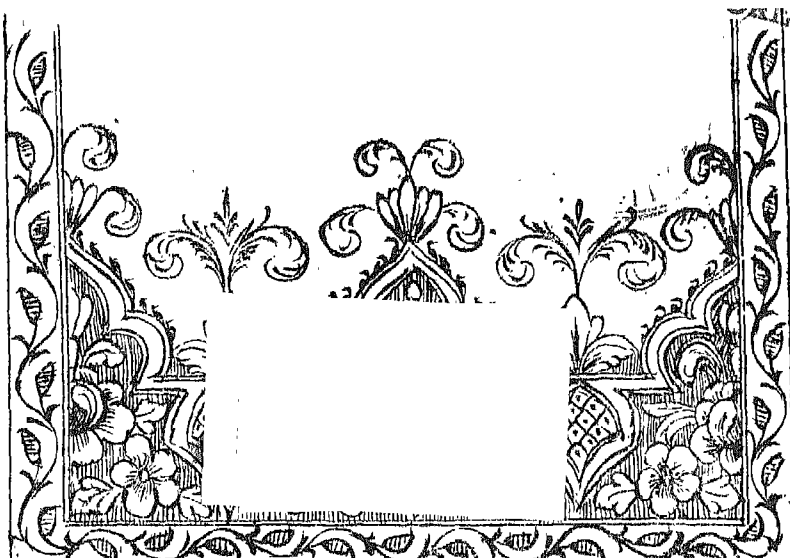
<p>شرح ملاحظہ ملاحظہ علی علم طبع جدید اریضاً - کاغذ خالی - شرح ملاحظہ ملاحظہ علی علم طبع جدید شرح ملاحظہ ملاحظہ علی علم طبع جدید مشہور کتاب ہے - قال اقول منطلق رہا لہ ایضاحات سے بہت اہم کتاب یہ حاشیہ قطع کا ہے - قطبی منطق - ملا نقشب الدین کی تصنیف مشہور کتاب ہے - اریضاً - مطبوعہ جدید - آداب مجسمہ - در علم مناظرہ تصنیف مولوی معین الدین صاحب - چہ بند می - فن حکمت میں عالی درجہ کی کتاب ہے درسی - شرح اشارات حکمت میں مصنفہ ملا نقشب الدین محقق طوسی - شرح ملاحظہ ملاحظہ علی علم طبع جدید مشہور کتاب جدید درسی ہے - مجموعہ منطق شامل بارہ کتاب تصنیف مختلف شخص ہارنگہ - مصنفہ ملا نقشب الدین در فن حکمت مطبوعہ مطبع لہریہ</p>	<p>میزان الصرف علم صرف کی ابتدائی کتاب ہے - میزان الصرف علم صرف کی ابتدائی کتاب ہے - جامع تعلیمات یہ کتاب علم صرف کی ہر نادرہ تشریح سلا صرف تصنیف مولوی نقشب الدین صاحب صرف میں نادرہ شرح - تبيان شرح میزان الصرف مصنفہ مولوی عبدالحی صاحب - صرف میر میر سید شریف کی تصنیف مشہور کتاب وچینہ گزاردہ مشہور کتاب ہے صرف میں - دستور المستند قواعد صرف میں بہت مفید کتاب ہے - احیاء العلوم عربیہ - تصنیف امام محمد غزالی رح - فصول الکبری علم صرف میں مع رسالہ لامیہ کو بہتر رکاز الاممول شرح عامل المتشر فصول اکبری صراح الارواح - در علم صرف از احمد بن یحیی مشہور کتاب ہے - شافعیہ ملاحظہ ملاحظہ علی علم طبع جدید مجموعہ نحو میر سید شریف تصنیف مختلف طبع المیزان علم معقول میں مشہور کتاب ہے ہدایت الکبری - مشہور نحو کی کتاب ہے - روشنی شرح ملاحظہ ملاحظہ علی علم طبع جدید احسن ہدایت نادرہ مطبوعہ مطبع خاص -</p>
--	--



توضیح در خصوص...

این کتاب...

این کتاب...



بسم الله الرحمن الرحيم

أحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على من لا نبي بعده
 أما بعد این سطر چند در محل میزان الصفت که بر بعضی از طلبه متعسر میبود و تکلیف
 بعضی از دوستان تحریر یافته هر چند که قابل آن نیست که در آن نظر کرده و آید اما متعسر
 از ناظران انصاف گزین این است که هنگام نظر منظور ساختن نام منظور سازند
 ان الله لیسئلکم عنکم و عنکم الله و عنکم الله و عنکم الله و عنکم الله و عنکم الله و عنکم الله
 بحسب طوالت که موجب دلالت است و مبتدیان را غیر مفید خود قسم که شرحه قبیل اللفظ
 و کثیر یعنی حامل المتن تحریر نماید بوفیق الله تعالی و حسانه پس میگویم که شروع کرد مصنف
 کتاب خود را بحدیث بعد از همین بسم الله اتبانا ما بحديث خير الانام كل امرئ ذي نيل لو يبيد له نيل الله
 فلو انشأ كل امرئ ذي نيل لو يبيد له نيل الله فلو انشأ كل امرئ ذي نيل لو يبيد له نيل الله
 هم الحمد لله رب العالمين

یعنی حقیقت حمد خواهد در حسن یک حسنه متحقق باشد خواه الی یمن حامد کثیره یا جمیع افراد
 حمداً مثل ما ابدان هر حامدی که باشد بان حمد که او سبحانه تعالی برای خود فرموده ثابت است
 برای خدا چنان حمد که پروردگار جهان است پس لفظ و لام سله احتمال دارد و یکی اینکه برای حمس

و حقیقت باشد و دوم اینکه برای استغراق بود و سوم اینکه برای عهد خارجی شده و انعام جنس
آن را گویند که از اشاره بسوی بیت و حقیقت بودند که کافر و وافر و انعام استغراق
از آن گویند که از اشاره بسوی ماهیت و حقیقت بودند و من حیث اینکه آن تحقیق است و من
تیمم افراد خود و انعام لام محمد خارجی از آن گویند که از اشاره بسوی ماهیت و حقیقت بود
من حیث اینکه و تحقق است و من یعنی افراد متعین که معلوم باشند صراحتاً یا تدریجاً و
و احتمال غیر محتمل بسوی قوله صلعم **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و علیک اکت کما انشدت علی
لکفیلک چنانچه ظاهر و هویداست بر ذی طبع سلیم عقل مستقیم و چهار عبارت است از تعریف
بزیان بر افعال فیکل اختیار بر مع تعظیم ظاهری و باطنی با اعتقاد و انعام علم است برای ذات
واجب الوجود که مجموع جمیع صفات کمال باشد و منزه از نقصان زوال و رب یفتح اول معنی
پروردگار است و کسر اول معنی جماعت مردمان و ضم اول معنی رب خالق اول زبانی و سبب
و آثار و غیر آن و عالمین جمع عالم است باعتبار انواع و جناس هم و العاقبة الکلیه کمال
معنی جمیع حسنات العاقبه ثابته للیقین آئی نیکوئیهای قیامت ثابت است برای متقین
پس انقذ حسنات از اینجا مقدر است و عاقبه بروزن فاعله مصدر است معنی پس آمدن
و اینجا معنی هم فاعل است یعنی پس آید یعنی قیامت متیقین جمع متقی است و متقی عبارت
از کسیکه برین کند از شرک و معاصی کبیره هم و **وَالْكَافِرُونَ عَلَى سُوءٍ** و **وَالْحَافِظُونَ**
آنچه بچین معنی صلوة اسم مصدر است یعنی طلب کردن حجت و این جا متحمل چار معنی است
یک حجت کافیه است اسناد با و سجدانه دوم و عاقبت است اسناد آن به منین سوم متضا حجت بنا
آن جمله که چهارم تسبیح حجت اسناد آن به یوش و طایر و رسول بر وزن فعل و معنی مفعول
و عبارت است از انسانی که فرستاده باشد او را خدای تعالی بسوی خلق برای تبلیغ احکام
بشرط اینکه با وی دینی و کتابی هم باشد ورنه او را نبی گویند و محمد مبالغه نمود و اینجا نام
رسالت پناه است و اک عبارت است از هر مومن متقی و اینها فقط فقره معصومین است که حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم را و اند بدار است و ک صحاب عقب آن و میگویند که صلوات الله علیهم
بدلیل اینست که تصغیر است زیرا که تصغیر بسیار با صلوات خود میسر و پس از استبداد با تعقل کرد

ما بعد بد آن بنده پس ال شد اصحاب با جمع صاحب است مثل ظاهر و اظهر با جمع صحبت
 مثل نهرو و انرا و عبارت از کسانی که دریافتند صحبت نبی صلعم بر ایمان و جمعین
 تاکید است برای شمول هم بدان اَسْعَدَكَ اللهُ تَعَالَى فِي الْكَارِئِينَ سَمِعَ بَدَانِ
 الی جمایب سعادت مند کند ترا خدا تعالی در هر دو جهان که کلمه در صطلح عبارت است
 از لفظی که موضوع باشد برای معنی مفرد و آن بر تله قسم است اسم و فعل و حرف
 اسم آرا گویند که موضوع باشد برای معنی مستقل که ملحوظ نشود و در ضمن آید بی معنی
 شیء دیگر نه باینکه از از منته ثلثه ماضی و مستقبل و حال است فعل آرا گویند که موضوع باشد
 برای معنی مستقل که ملحوظ باشد بی معنی شیء دیگر باینکه از از منته ثلثه مذکوره و حرف
 آرا گویند که موضوع باشد برای معنی غیر مستقل که ملحوظ نشود و در ضمن نیاید که معنی
 شیء دیگر و فعل واحد است و افعال جمیع آن و افعال بر دو قسم است متصرفه و غیر متصرفه
 افعال متصرفه آن را گویند که از مصادر وی چهل چیل صیغه برآمده باشند چهار گونه بر
 ماضی و چهار گونه برای مضارع و عشتین ای امر و شش برای نئی و غیر متصرفه آرا
 گویند که این چنین نبود و چون این بدینست پس هم بدان که جمله افعال متصرفه بر سه گونه است
 ماضی و مستقبل و حال شش یعنی تمام افعال متصرفه بر سه قسم است یکی ماضی و دوم مستقبل
 سوم حال چرا که افعال جمیع فعل است و فعل مشتمل است بر زمانه چنانکه بدینست و زمانه
 بسوی این تقسام ثلثه پس فعل که زمانه جزوی است از اجزای معنی آن نیز تقسیم خواهد
 بسوی این اقسام ثلثه و ماضی صیغه اسم فاعل است از مضارع که مصدر است از باب فاعل
 یغیر بجمع گذشتن و ماضی مضوی بود و او و یا و یک کلمه جمع شد نخستین این باب است
 بود و او را با کردند و او را با او غام تموند و ضمیه با قبل را یکدیگر بدل کردند مضی شد
 بضم میم و جابجاست مضی نیز یک میم و مستقبل اسم فاعل است از مستقبل که بی پیش
 کردن که مصدر است از باب استفعال و صیغه مفعول گذشتن هم درست است بوجه یک
 و حال اسم جاد است بمعنی موجود و اگر کوئی که صفت رحمة الله علیه از جمله قسام کمال
 فکر کرد و هم حری را فکر نکرد این هر دو را چرا ترک نمود و خواهیم گفت که صفت حق تعالی

جمع صاحب با جمع صاحب است
 مثل نهرو و انرا و عبارت از کسانی که دریافتند صحبت نبی صلعم بر ایمان و جمعین
 تاکید است برای شمول هم بدان اَسْعَدَكَ اللهُ تَعَالَى فِي الْكَارِئِينَ سَمِعَ بَدَانِ
 الی جمایب سعادت مند کند ترا خدا تعالی در هر دو جهان که کلمه در صطلح عبارت است
 از لفظی که موضوع باشد برای معنی مفرد و آن بر تله قسم است اسم و فعل و حرف
 اسم آرا گویند که موضوع باشد برای معنی مستقل که ملحوظ نشود و در ضمن آید بی معنی
 شیء دیگر نه باینکه از از منته ثلثه ماضی و مستقبل و حال است فعل آرا گویند که موضوع باشد
 برای معنی مستقل که ملحوظ باشد بی معنی شیء دیگر باینکه از از منته ثلثه مذکوره و حرف
 آرا گویند که موضوع باشد برای معنی غیر مستقل که ملحوظ نشود و در ضمن نیاید که معنی
 شیء دیگر و فعل واحد است و افعال جمیع آن و افعال بر دو قسم است متصرفه و غیر متصرفه
 افعال متصرفه آن را گویند که از مصادر وی چهل چیل صیغه برآمده باشند چهار گونه بر
 ماضی و چهار گونه برای مضارع و عشتین ای امر و شش برای نئی و غیر متصرفه آرا
 گویند که این چنین نبود و چون این بدینست پس هم بدان که جمله افعال متصرفه بر سه گونه است
 ماضی و مستقبل و حال شش یعنی تمام افعال متصرفه بر سه قسم است یکی ماضی و دوم مستقبل
 سوم حال چرا که افعال جمیع فعل است و فعل مشتمل است بر زمانه چنانکه بدینست و زمانه
 بسوی این تقسام ثلثه پس فعل که زمانه جزوی است از اجزای معنی آن نیز تقسیم خواهد
 بسوی این اقسام ثلثه و ماضی صیغه اسم فاعل است از مضارع که مصدر است از باب فاعل
 یغیر بجمع گذشتن و ماضی مضوی بود و او و یا و یک کلمه جمع شد نخستین این باب است
 بود و او را با کردند و او را با او غام تموند و ضمیه با قبل را یکدیگر بدل کردند مضی شد
 بضم میم و جابجاست مضی نیز یک میم و مستقبل اسم فاعل است از مستقبل که بی پیش
 کردن که مصدر است از باب استفعال و صیغه مفعول گذشتن هم درست است بوجه یک
 و حال اسم جاد است بمعنی موجود و اگر کوئی که صفت رحمة الله علیه از جمله قسام کمال
 فکر کرد و هم حری را فکر نکرد این هر دو را چرا ترک نمود و خواهیم گفت که صفت حق تعالی

چون خواست تصنیف کتاب در علم تعریف و تصریف و اصطلاح عبارت بود از گردانیدن
لفظ یعنی مصدری بسوی صیغه های مختلف تا حاصل شود دو معنیهای مختلف متفاوت
پس اگر در جمله قسام کلمه قسمی را که در آن این معنی بسیار بودند یعنی فعل و ترک کلمه قسمی که
در آن معنی اصلا نبودند یعنی حرف و آن قسم را نیز که در آن این معنی کم بودند یعنی هم فاعل هم
م و هر چه جزین سه چیز است شش مثل امر و نهی و اسم فاعل و اسم مفعول و غیر این هم متفرع است
هم از این سه شش ای برآورده است هم از این سه چیز باین طور که مضارع متفرع است از نهی
و هم فاعل مفعول امر و نهی و غیر آن از مضارع چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
فالا نظره و چون فارغ شد مصنف رحمه الله علیه از تقسیم فعل بسوی قسام شروع
کرد و تعریف هر یک از این قسام ثلثه و بیان احکام این ها گفت هم اما ماضی فعل را گویند
که زمانه گذشته تعلق دارد شش یعنی ماضی و صطلح فعل را گویند که معنیش تعلق دارد
زمانه گذشته باینطور که چون امید شود و نصیره شود و بای و زمانه گذشته نیز باعتبار
تسمیه کل باسم جز اگر گوئی که این تعریف مانع نیست چرا که صادق می آید بر لفظ فعل
حال آنکه ماضی نیست بل مضارع است مخووم بلم و جاع هم نیست چرا که صادق نمی آید بر مثل
عنه و نعم حال آنکه فعل ماضی است خواه هم گفت یعنی تعریف نیست که ماضی فعل را گویند که
زمانه گذشته تعلق دارد بحسب وضع و تعلق لفظ فعل زمانه گذشته ظاهر است که بنفسه نیست بل
سبب لم است پس نه دخل خواهد شد در آن و عدم تعلق مثل عسی و نعم زمانه گذشته بحسب
استعمال است نه بحسب وضع پس دخل خواهد ماند در آن و محسوس این است هم که آخر او
سینه باشد بر فقه شش چرا که ماضی فعل است و اصل در افعال نیست که ماضی باشد پس
اصل ماضی هم نیست که معنی باشد و اما وجه بنای آن بر حرکت با و جو و آنکه اصل در بنای
سکون است نیست که ماضی مشابه است باسم که اصلش اعراب است و وقوع خود در وقت
و اما وجه بنای آن بر فقه پس نیست که فقه اخف حرکت است و فعل باعتبار معنی ثقیل پس ثقیل
را ضعیف و او را متعادل شود هم کثرت حرکت او کثرت شش یعنی قبل باشد حرف حرکت
ماضی با کثیر است خواه ثلاثی باشد و خواه رباعی آخر او بهر حال معنی بیاید بر فقه هم که ماضی

شی ای که بحسب عروض عارضی آخرش مبنی بر فتنه نمی ماند بل مبنی بر ضمه میگردد و با مبنی بر سکون
 و حاصل نیست که آخر ماضی را سه حالت فتح و ضمه و سکون چرا که ماضی از دو حال خالی نیست
 یا او ضمیر یا و میوسته است یا نه پس اگر او ضمیر یوی پیوسته است آخرش مبنی بر ضمه خواهد شد
 مثل فعلوا و اگر او ضمیر یوی متصل نیست نیز از دو حال خالی نیست با ضمه از ضمایر
 تا ثما ثم تها ثمن ت ثنا بوسه متصل شده است یا نه پس اگر ضمیر از ضمایر مذکوره
 متصل شده است آخرش مبنی بر سکون خواهد شد مثل ضرتن و ضرتبت و ضرتجما
 و ضرتجم اما اگر مبنی بر فتنه هم چون فعلن فعلن فعلن این مثال قلیل محو است یعنی ماضی
 سلاقی مجرور و در ایراد سه مسئله تنبیه است با مضمی که چنین تلافی مجرور سه حالت است فتنه و کسره
 و ضمه و هم فعلن فعلن فعلن کثیر محو است یعنی ماضی رباعی مجرور و در ایراد یک مثال تنبیه است مبنی
 که رباعی مجرور یک با است و تنبیه را موزون به گویند بعد ذکر میکنند موزون هر یک را پس
 میگویند هم چون ضربت سمیع که کثره بگذرد پیش پس ضرب موزون فعلن است
 یعنی زو آن کبر و در زمانه گذشته سمیع موزون فعلن است یعنی شنید یک در و زمانه
 گذشته و کثره موزون فعلن است یعنی بزرگ شد آن یک در و زمانه گذشته
 و کثره موزون فعلن است یعنی برانگیخت آن یک در و زمانه گذشته و چون فارغ شد
 مصنف از تفسیر این ماضی شریع کرد و در تعریف مستقبل پس گفت هم اما مستقبل فعلی
 را گویند که زمانه آینده تعلق دارد پیش یعنی مستقبل وجه اطلاق عبارت است از لفظ
 که ماضی و ی زمانه آینده تعلق دارد و این چون فهمیده شود از لفظ فعل فهمیده خواهد بود
 زمانه آینده نیز پیش قسم جزو ضمن کل و کثرت نیست که هم آخر او مرفوع باشد پیش
 یعنی حکم مستقل بلین است که آخرش مرفوع باشد و رافع و است عامل مضموی است یعنی
 خواه از عوامل ناصبه و باینده و وجه و ایش مشابه او است با هم بحسب مقتضای حال و عاده
 حروف و حرکات و سکانات هم مگر بعارضش ای که بحسب عروض عارضی آخرش مرفوع
 نمی آید بل گاهی مفتوح شود و گاهی کسره و گاهی ساکن و حاصل اینست که اکثر مستقبل
 را چهار حالت است فتنه و کسره و سکون چرا که مستقبل از دو حال خالی نیست

و سه برای موند حکایت نفس متکلم لیکن هم و هر یکی ازین ماضی و مضارع چهارده کلمه بیرون می آید
شش نه از اینین با بی نظور که هم سه از ان شش ای از بیون چهارده کلمه هم در ذکر غائب است شش
ای سه از ان برای مذکر غائب است هم و سه از ان شش ای از بیون چهارده کلمه هم در موند غائب است
شش ای سه از ان برای موند غائب است هم و سه از ان شش ای از بیون چهارده کلمه هم در ذکر
حاضر است شش یعنی سه از ان برای مذکر حاضر است هم و سه از ان شش ای از بیون چهارده کلمه
هم در موند حاضر است شش یعنی از اناسه برای مکونه حاضر است هم و دو از ان شش ای از بیون
چهارده کلمه هم در حکایت نفس متکلم است در اول صیغه صیغه و حران حکایت نفس متکلم مذکر و موند یک است
و در دوم صیغه حکایت نفس متکلم بنیبه و جمع مذکر و موند نیز یک است شش یعنی دو از ان با حکایت نفس متکلم را پس
سه شش شش شش و دوازده و دوازده و دوازده پس ثابت شده که هر یک ازین
ماضی و مضارع بر چهارده صیغه اند نه زاید و نه کم ازین و بنظر حذف ضعیف کرده گویند که ماضی را
سیزده می آیند سه مشترک یعنی فَعَلْتُ فَعِلْنَا وَفَعَلْتُمْ وَفَعِلْنَا و باقی خاص و مضارع را یا زده چهار
مشترک یعنی اَفْعَلُ اَفْعَلْنَ اَفْعَلُوا و اَفْعَلْنَ و باقی افعالهم و وجوب بیرون آمدن ماضی و مضارع
بر چهارده کلمه یعنی بر چهارده صیغه اینست که در شش صیغه حکایت نفس متکلم مذکر و موند
کیان است بر سه اختصار بحجت امتیاز اینها بقراین مثل آواز و غیر آن و در دوم
صیغه حکایت نفس متکلم بنیبه و جمع با صافه حسب مع بسوی مذکر و موند نیز یک است
بر سه اختصار و حصول امتیاز بمثل آواز و غیر آن پس چون چار صیغه از بنیبه و صیغه متکلم
شد باقی نه مذکر چهارده فاعلهم و با آنکه صیغه و جمع هر دو مصدر است از باب مصدر بنیبه یعنی
و صیغه که مصطلح علماء حرف چهارده است از ترتیب حروف مع الحركات و لهکات ای عبار
از آنچه حاصل شود بحسب ترتیب و اول حروف مع حرکات و سکات و اگر کوئی که این تعبیر
جای نیست چرا که صادق نیست آید بر لفظی بحسب عدم تعدد حروف و حال آنکه صیغه است
بالاتفاق خواهیم گفت که صدق صیغه بر لفظی مجاز یا اعتبارا مکان و یا گویند که در آواز
حروف جمع نیست بلکه جنس حرف است خواه یک بار شود و خواه دو و خواه زیاد از آن چرا که
در دخول لام و الین جنس است و جمیع که در دخول الف و لام می باشد بجنس جنس میگردانند

و اگر گوئی که این تعریف بر لفظ اضرب صادق نیست آید بحسب عدم زیاد حرکت از دوران
 و حال آنکه صیغه است بالاتفاق خواه هم گفت که مراد از حرکات جمع حرکت نیست بل جنبش است
 خواه یک باشد و خواه متعدی بحسب رعایت الف و لام جنبش و همین حال سکناست است فاعل
 و اگر گوئی که واو عاطفه که میان حرکات و سکناست است میخوابد جمعه این بار و حال آنکه
 در بعضی صیغ فقط حرکت یافته است باشد بدون سکون مثل ضرب و سمع و کم و بصر
 و غیر این خواه هم گفت که واو اینجا بخانه اوست برای منع خلواز حرکت و سکون یعنی خالی
 شدن صیغه از حرکت و سکون باین طور که در آن نه حرکت باشد نه سکون ممنوع است
 و جمع شدن این با در بعضی صیغ جاریست مثل نشر و نشر و نشر و غیر این با فاعل
 هم و هر یک از این ماضی و مضارع بر دو گونه است ماضی یعنی هر هر و اعراف ازین ماضی
 و مضارع که مذکور شد بر دو گونه است باعتبار فاعل یکی معروف و دوم مجهول
 معروف آن را گویند که فاعلش معلوم بود و مجهول آنرا گویند که فاعلش غیر معلوم بود
 و تجدید و تعریف هر یک ازین با مع متقیق و توضیح مسطور است در کتب اصول و این کتاب
 همین قدر که مذکور شد کافیست هم و هر یک ازین معروف و مجهول که مذکور شد بر دو گونه
 است یکی اثبات و دوم نفی بدانکه اثبات مصدر است از باب افعال بمعنی ثابت کردن
 و نفی مصدر است از باب ضرب یعنی دور کردن و اینجا اثبات و نفی بمعنی ثابت
 و نفی صحیح شود محل این با فعل مثبت فعل را گویند که معنی مصدر است و ثابت باشند
 و فاعل او مثل ضرب تر یک یعنی برورید و منفی آنرا گویند که معنی مصدر است ثابت
 نباشد و فاعل او مثل ماضی تر یک یعنی نزد و برای فهمانم و فهمانم و فهمانم
 میگویند که مثبت عبارتست از فعل که در آن معنی کردن یافته شود و منفی آنرا گویند
 که در آن معنی نکردن یافته شود فاعل هم

م اثبات فعل ماضی معروف

یعنی ثابت فعل ماضی معروف مثبت ای این بحث فعل است چنان فعل که ماضی است و چنان ماضی
 که معروف است و چنان معروف که مثبت است و فعل ماضی معروف مثبت عبارتست از باب افعال بمعنی

کار کردن و دیگره فایده که مخصوصه است که دلالت کنند بر معنی مستقبل به زمانه
 هم فعل فَعَلُوا فَعَلْتُ فَعَلْنَا فَعَلْتُمْ فَعَلْتُمْ فَعَلْنَا فَعَلْتُمْ فَعَلْتُمْ فَعَلْنَا فَعَلْتُمْ
 سخن بدان که این همه صیغه است بجز کات ثلثه عین درست اند مگر فرق این است
 که مفتوح بعین خود مستعمل است و موزون آن نیز و مضموم بعین و مکسور بعین
 جو و ش مستعمل نیست بل موزونش مستعمل است فافهم و چون فارغ شد مصنف
 از بحث فعل ماضی موزون مثبت شروع کرد در بیان طریق اخذ مجهول از موزون
 و مجهول علاوه بر این گفت هم فصل ^{ای مصنف} مصدر است یعنی خبر از کار کردن از باب ضرب ^{ای مصنف}
 و اینجا یعنی مجهول است و خبر بقدر آن حذف است و از کلام مضمول من کلام سابق معنی
 این کلام که مذکور شد حاصل شده است از کلام سابق هم اینست که گفته شد شش از شش
 فعل فَعَلُوا فَعَلْتُ فَعَلْنَا فَعَلْتُمْ فَعَلْتُمْ فَعَلْنَا فَعَلْتُمْ فَعَلْتُمْ فَعَلْنَا فَعَلْتُمْ
 مثبت بود هم چون خواهی شش قوت معلوم هم که ماضی مجهول نباشد شش ای ماضی مجهول
 بسیار است پس هم فایده فعل را هم کن شش ای حرفه را که اویش بود ضمه ده هم و عین
 فعل را که در حال شش ای حرفه را که میانش بود کسره ده هم و در حال شش یعنی در حال
 ضمیه بود در حال کسره که لازم بود تحصیل حاصل هم و لام کلام را بر حالت خود بگذار
 شش ای حرفه را که آخر است بر حالت او که ضمیه بود ضمه ده هم و عین است بگذر یعنی از آن
 مشعر ضمه می شود و مشهور مجهول گردود شش یعنی ناسبت اینهمه مثل مذکوره گردید
 و در وقت مجهول است شش ای حرفه را که در وقت ناسبت است فافهم و بدان
 که خلاصه این اخذ مجهول و ماضی نیست که قبلی حرفه را که کسره و همدارگ باشد و جمع
 متحرک است را که قبل از فعل است فافهم

هم از نشانه های مجهول ماضی مجهول شش

یعنی از بحث فعل ماضی مجهول نشانه های من بجا می آید و نشانه های فعل ماضی مجهول که گفته است
 هم فعل فَعَلُوا فَعَلْتُ فَعَلْنَا فَعَلْتُمْ فَعَلْتُمْ فَعَلْنَا فَعَلْتُمْ فَعَلْتُمْ فَعَلْنَا فَعَلْتُمْ
 شش و اگر گوئی که موجب ساختن مجهول از موزون چیست خواهی فهم گفت که موجب

آن چند امور را که ترک کردن فاعل بحسب تعظیم آن پس نگه داره و از زبان خود
و ضم ترک کردن فاعل بحسب تحقیق آن پس نگه داره زبان خود را از آن شروع عدم علم
بفاعل چهارم قصد بعد و فعل از هر فاعلیکه باشد مثل قتل بخارج پس غرض قسم
قتل و ست نه معرفت قاتل آن فاعل هم و اگر گوئی که در بیان مجهول موجب فهم اول
و کسر قبل از خشن چیست خواهیم گفت به پیش نیست که چون معروف و مجهول بحسب
متخالف بودند ناچار شدند از تفایر لفظی میان اینها پس متغایر ساختند و از بسوی اول
بضم اول و کسر ثانی تا بعد شد و از اول آن و در صورت کسر اول و ضم ثانی اگر چه این
غرض مذکور حاصل میشد لیکن لازم شد آید خروج از کسر و بسوی ضم و این اتفاق
است از آنچه لازم آمده است و در صورت ضم اول و کسر ثانی یعنی خروج از ضم بسوی کسر
چرا که این طلب خفت است بعد ثقل است بعضی گویند که در بنا به مجهول ضم اول عوض
مرفوع مخذوف است و این جزو است و اینکه عوض مرفوع مخذوف مفعول مرفوع
نه غیر آن و اگر نه لازم آید نصب مفعول به بعد مجهول و این متعین است بالا اتفاق فاعل هم
و چون فارغ شد مصنف رحمه الله علیه از ذکر و بیان اثبات شروع کرد و در زبان
نقی و فصل علیده پس گفت هم فصل باین همه که گفته شد پیش از مثل فعل فاعل فاعل
تا آخر و مثل فعل فاعل تا آخر هم بحث اثبات فعل ماضی معروف مجهول مثبت بود و
پس اکنون هم چون خواهی پیش توای متعلم هم که نفی بنا کنه پیش فعل ماضی معروف
و مجهول منفی ببار هم ماضی در اول او در آخرش اینیکه ماضیکه براسه نفی است
نه براسه استفهام و نه موصوله و نه موصوفه و غیر آن ماضی در اول مجهول ماضی معروف
و مجهول ببار لیکن دخول ماضی کسیر بود و دخول لا قلیل مثل لا تصدق و لا یصلی
ترک نمود مصنف رحمه الله علیه ذکر لا را و گفتا نمودند که ما بنظر آنکه استعمال لا قلیل است
قلیل بمنزله نادر است و نادر بمنزله معدوم و شریع کرد و در ذکر کیفیت عمل و گفت
هم ماضی در لفظ ماضی پیش خواه معروف باشد و خواه مجهول هم هیچ عمل نمیکند
ش یعنی به وجه تغییر و تبدیل نمیکند بحسب بنا می ماضی هم میان مجهول و معروف باشد

مبحث فی فیصل ما فی معروف ش

مبحث فی نفسان و فی محمولات

ای نہ کہ بحث فعل ماضی مہول منفی اینکہ گفته خواهد شد بحث فعل مضارع ماضی حقیقی کہ چہ نسبت بہ مہول منفی
صم مَافِعِلٌ مَافِعِلًا مَافِعِلُوا مَافِعِلْتُ مَافِعِلْتِ مَافِعِلْتُمْ مَافِعِلْتُنَّ مَافِعِلْتُكَ مَافِعِلْتِی
مَافِعِلْتُمَا مَافِعِلْتُمَا مَافِعِلْتُمْ مَافِعِلْتُنَّ مَافِعِلْتُكُمْ مَافِعِلْتِیْكُمْ مَافِعِلْتُمْكُمْ مَافِعِلْتُنَّكُمْ
یابید و نیست کہ چون فارغ شد بعضی از ذکر ماضی شروع کرد و در بیان مضارع
و طایقی ساختن آن پس گفت م فصل نهم کہ گفته شد بحث فعل مضارع معروض
و مہول مثبت و منفی بود و شش چون خواست کہ توای نمی طلب کہ فعل مضارع بنابر کنی

ای بسازی پس این چنین کن که هم یکبار از علامت برای مضارع و اول شش ای و ابتدا
 ای همان را هم در آتش ای بار هم و علامت فعل مضارع چهار حرف اند شش یعنی
 آنچه بدان فعل مضارع ساخته شود چهار حرف است یکی از آن الف دو م از آن تا تا سوم از آن
 و چهارم از آن مانده چنان این همه هم که مجموع وی شش ای این همه هم لفظ است شش
 که صیغه جمع مؤنث غائب ماضی است از اینان بجهت آمدن که مصدر است از باب ضرب بضم
 بیاب شد یا مجموع این ها لفظ ثانی و صیغه متکلم مع الغیر مضارع است از همین مصدر و باب
 مذکور بیاید و چون این همه علامت ها را بدانی پس بدانی که هم الف و ج و د و ح کایت نفس متکلم
 است شش یعنی الف علامت آن فعل مضارع است که برای و ج و د و ح کایت نفس متکلم بیاید
 مثل فعل و و ج و د و ح و ا و هت مثل مردان که جمع امر و است هم و تا برای هشت کلمه است
 شش یعنی تا علامت هشت فعل است چنان هشت کلمه هم سه از آن شش ای همون
 هشت کلمه هم مذكر حاضر است شش یعنی سه از آن هشت کلمه خاصه برای مذکر حاضر است
 م و سه از آن شش ای از همون هشت کلمه هم مؤنث حاضر است شش ای خاصه برای
 مؤنث حاضر است م و د و از آن شش از همان هشت کلمه هم واحد و تشبیه مؤنث غائب است
 شش ای خاصه برای واحد تشبیه مؤنث غائب است هم و یا برای چهار کلمه است شش ای یا
 علامت چهار فعل است چنان چهار فعل است که هم سه از آن شش از همان چهارم مذكر غائب است
 شش ای خاصه هم و یک از آن شش ای از همون چهار کلمه هم جمع مؤنث غائب است شش
 ای خاصه برای جمع مؤنث غائب است هم و نون برای تشبیه جمع کایت نفس متکلم است
 شش یعنی نون علامت فعل مضارع است که برای حکایت نفس متکلم مع الغیر بود
 و یا و ت لفظ را بعد از لفظ برای غائب است که از سه و ناخ است و الله اعلم
 و در هفت کلمه نون اعتراف ای نون که بدل از غائب است اکابر است ابراهیم که بیاید
 هفت کلمه این است چهار تشبیه که یکی از این ها تشبیه مذکر غائب است و دوم تشبیه مؤنث غائب است
 و سوم تشبیه مذکر حاضر است و چهارم تشبیه مؤنث حاضر و د و جمع مذکر غائب حاضر
 ای دو کلمه از آن هفت کلمه که در آن مانده و را می در آید جمع مذکر غائب است جمع مذکر حاضر

ای لفظ را

که منفذ بود

برای آوردن

معه غائب

نهیست

x

خواهم گفت که در فعل مضارع احتمال است بعضی میگویند که موضوع است برای حال و مجازاً
درست قبول و بعضی میگویند که حقیقت و مستقبل و مجاز است و حال و صحیح آنست که مشتق است
میان حال و مستقبل و نحو این متفق اند بر این معنی که واو عاطفه برای جمیع می آید و واو
که فارغش باید باشد برای سبب از و و ریا را بداند از ان و چون در معنی مشهور که واو عاطفه است
جمع میان حقیقت و مجاز از هم سبب آید و با عموم مشترک یعنی ارا و جمع معانی لفظ مشترک
و این هر دو ممنوع بودند چنانچه مذکور است در موضع خود از ان عدول نموده میکنند
خواهد کرد گفته شد فافهم و الله اعلم یَفْعَلُونَ میکند یا خواهد کرد آن دو هر دو از زمانه
حال و یا مستقبل صیغه تنقیه مذکور غائب لفظ اثبات فعل مضارع معروف یَفْعَلُونَ میکند یا
خواهد کرد آن هر دو از زمانه حال یا مستقبل صیغه جمع مذکور غائب اثبات فعل مضارع معروف
م یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ
و بدان که این همه فعل مثلث اعمین است و مفتوح اعمین خود هم معروف و مستقبل است
و موزون آن یَفْعَلُونَ نیز و مضموم اعمین و کسور اعمین خود و مشتق مستقبل است و موزونش
مستقل است چون یَضْرِبُ و لکن هم و چون فارغ شد از بحث معروف شروع کرد و بحث
تجول بفضل علوه و گفت هم فصل این همه که گفته شد از فعل یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ
تا آخر هم بحث اثبات فعل مضارع معروف بودش یعنی بحث فعل مضارع مثبت معلوم
بود هم چون خواهی تو ش ای مخاطب هم کفعل مضارع مجهول بنا کنی ش ای بسا زای
پس طبعش نیست هم علامت مضارع انفرادی ش که الف و تا و یا و نون است ضم کن ای منم
گردان و اگر مضموم نباشد هم و عین کلید را فتح و ش یعنی ما قبل آخرش را مفتوح گردان
هم در دو حال ش ای از حرفی که در آخر است متعوض مشو هم تا فعل مضارع مجهول
بر حالت خود بگذارد ش ای از حرفی که در آخر است متعوض مشو هم تا فعل مضارع مجهول
گرد و ش یعنی غایت انیمه مال حصول ثبوت فعل مضارع است

م بحث اثبات فعل مضارع مجهول ش

یعنی باینکه فعل مضارع مثبت مجهول بن کون مضارع مجهول است
 م یَفْعَلُ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ
 یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ
 بدانکه برای خصوصیت الف متکلم و حران و نون متکلم مع اخیر و تا به پشت کبر و یا حیا
 کلمه اگر چه توجیه ممکن است چنانچه بمبین و سطلو است و کتب مبسوط لیکن با وجود آنکه قابل
 فهم نیست و بیانش مستلزم طوالت است حتی آنست که این محل امر سماعی است قیاس با
 درو و حال نیست لهذا فرو گذار شده شد فاعل کبر آنکه مضارع صلا حیت هر یک از زمان
 حال و استقبال میدارد یعنی مشترک است میان این اجنایچه ایما به بر بخش رفته اما چون
 لام مفتوح بر او دخل می شود و خاص میگردد برای حال مثل یَفْعَلُ یعنی آنکه هر آنکه ممکن
 آن یک مرد و چون سین و سون بر او آورده می شود و خاص میگردد برای استقبال مثل سین
 یَفْعَلُ و سیفیر یَفْعَلُ یعنی قریب است که خواهد زد آن یک مرد و سین برای قریب میاید
 و سون برای بعید و اگر گوئی چنانکه لام و سون هر دو جمع میشوند آنجا چه باید کرد مثل
 قوله تعالی وَ لَسَوْفَ یُعْطِیْكَ سَرَّهَا فَکُنْ مِنْ خَلْقِ جَوَابِ آنجا لام را از معنی حالیت
 جبر و میکن فقط معنی تاکید مرد و میگیرند چرا که لام موضوع است برای چیزی که تاکید و دوام است
 یعنی گردانیدن مضارع محض برای حال فافهم و الله اعلم و چون فاعل شده و صنف جمیع
 از بحث مضارع مثبت معروف و مجهول شروع کرد و بحث مضارع منفی فصل عمده گفت
 م یَفْعَلُ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ
 یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ یَفْعَلُونَ
 بحث فعل مضارع معروف و مجهول مثبت بود و چون خواسته توش ای متعلم که نفی
 ش ای فعل مضارع منفی بلا این جارجر و متعلق نفی است ای منفی که بسبب لا است
 نه تغییر آن از مثل لم و لن و غیر آن چرا که حکم آن میاید یعنی بیان عمل کن انشاء الله تعالی م
 بلا بنا کنی مثل ای بانی پس طریش نیست که م لا نیکی موضوع برای نفی است و اول و ش ای
 فعل مضارع خواه معروف باشد و خواه مجهول م و آ ر ش ای بیار و لا نیکی موضوع

برای نفع است هم در افتاد فعل مضارع نش خواهم معروف باشد و خواه مجهول هم بیچ عمل
نمیکنند نش ای آخر و یا هیچ تغییری نمیدهم چنانچه بود همان فعل مضارع همینان ای نیز
هم بران طریق باشد نش ای می باشد همان فعل مضارع و همچنین فقط یا گاهی فعل مضارع
و فعل است شود و لفظاً در آن هیچ عمل نمیکنند اما و لا هر یک ازین با هم عمل در معنی میکنند
که فعل مضارع مثبت را بینه فعل مضارع منفی میگویند و از نش و خفتش میگویند که شنیدم
از بعضی عرب جزم بلا درناقصه نیز و قیقه یا قبلش صالح و دخول کے باشد مثال جدید
لا یکن کہ علی تجده ای جده کی لا یکن کہ علی تجده یعنی آمد من او را تا باشد
بر او بر من جده و منصف این جا فقط لا را ذکر کرد و مارا فرود داشت هر خدی که او بیچ
مثل لا بود بکبت آنکه دخول لا بر مضارع کثیر است و دخول ما قلیل و دخول ما براضی کثیر است
و دخول لا قلیل و لا عبرت با قلیل فافهم

م بحث نفع فعل مضارع معروف نش

ای ہذا بحث فعل مضارع معروف منفی یعنی این بحث نفع فعل مضارع است کہ معروف و منفی
م لا یفعل لا یفعلون لا یفعلین لا تفعل لا تفعلون لا تفعلین لا یفعلن لا یفعلن
لا تفعلون لا تفعلین لا تفعلین لا تفعلون لا تفعلین لا تفعلین لا تفعلین

م بحث نفع فعل مضارع مجهول نش

ای ہذا بحث فعل مضارع مجهول منفی

م لا یفعل لا یفعلون لا یفعلین لا تفعل لا تفعلون لا تفعلین لا یفعلن لا یفعلن
لا تفعلون لا تفعلین لا تفعلین لا تفعلون لا تفعلین لا تفعلین لا تفعلین
و چون فارغ شد و منصف رحمتہ اللہ علیہ از بحث مضارع منفی بلا شروع کرد و بحث مضارع
منفی بمن تفعلین علمہ و گفت م فصل انہم کہ گفته شد نش از مثل لا یفعل لا یفعلون
لا یفعلون تا آخر م بحث نفع فعل مضارع معروف و مجهول بود نش ای بحث فعل مضارع
معروف و مجهول بود م چون خواہی تو نش ای غایب ہم کہ نفع تا کید بمن بنا کن نش
ای فعل مضارع منفی بمن بسازی پس طرقتش بنیت ہم کہ کلمہ لن نش کہ موضوع سزا

نفسه موکد است هم در اول او مش ای مضارع هم در آخرش ای بیار هم و این لغی را
 شش در اصطلاح صرفیان هم نفس تاکید بلن گویند شش ای نفس موکد بلن گویند هم
 و کلمه لن در فعل مضارع بر پنج محل نصب کند مش ای کلمه لن در فعل مضارع چون
 و را بد در پنج صیغه نصب میکنند هم و آن پنج محل شش شش که در آن کلمه لن نصب میکنند
 هم نیست مش یفعل هم واحد مذکر غائب مش تفعّل هم واحد مؤنث غائب شش
 تفعّل هم واحد مذکر حاضر شش فعل هم وحدان حکایت نفس متکلم مش تفعّل
 حکایت نفس متکلم مع غیر هم و از هفت محل فون اعرابی ساقط گرداند شش ای
 از هفت صیغه نفس را که بدل اعراب آید و در میکند آن هفت محل است هم هفتین شش
 یک تنه مذکر غائب مثل یفعلان و دو تنه مؤنث غائبه مثل تفعّلان سوم تنه
 مذکر حاضر مثل یفعلان چهارم تنه مؤنث حاضر مثل تفعّلان و دو جمع یک جمع مذکر غائب
 یفعلون و دو جمع مذکر حاضر تفعّلون یک واحد مؤنث حاضر مثل تفعّلین و دو و کلمه
 که باقی مانده در لغت هم هیچ محل نکند شش و آن دو کلمه که در آن کلمه پنج عمل نمیکند
 نیست یفعلن جمع مؤنث غائب و تفعّلن جمع مؤنث حاضر و در همه کلمه عمل و معنی کند
 یعنی حال را از معنی فعل مضارع دور میکنند و معنی استقبال را پیدا آرد مع تاکید لغی و خلاصه
 نفس برآمده است که فقط لن چون بر فعل مضارع در آید باعتبار لفظ جمع عمل میکند و باعتبار
 معنی هم اعمالش باعتبار لفظ نیست که در صیغه وحدان نصب میکند و از هفت تنه
 فون اعرابی را دور میازد فقط و باعتبار معنی غلش نیست که معنی حال دور میکند و معنی
 استقبال مع تاکید نفس باقی وار و فانس و ایشرا علم بالاصواب

م بحث نفس تاکید بلن و فعل مستقبل معروف شش

ای از بحث فعل مستقبل معروف منفی موکد بلن یعنی این بحث فعل مستقبل معروف نیست
 چنان فعل مستقبل که منفی موکد است بلن لن یفعل هر آینه نخواهد کرد آن یک مرد
 در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب فقط نفس تاکید بلن در فعل مستقبل معروف
 هم لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل لن یفعل

لن تفعلی لن تفعلوا لن تفعل لن تفعل لن تفعل

بجست نفی تا کید بلین و فعل مستقبل مجهول هم

لن تفعل لن تفعلوا لن تفعل لن تفعل لن تفعل لن تفعل لن تفعل لن تفعل لن تفعل لن تفعل لن تفعل لن تفعل لن تفعل لن تفعل لن تفعل لن تفعل

شش بر آینه نکرده خواهم شد با دو مروان یا دو زنان یا همه مروان یا همه زنان در زمانه
استقبال صیغه تشبیه و جمع مذکر و مؤنث حکایت نفس متکلم مع الغیر فقط نفی تا کید بلین
در فعل مستقبل مجهول و اگر گوئی نواصب فعل مضارع چهار حرف اند آن و لکن و کی
و اذن و هل و یرین با آن است چنانچه تصریح است و کتب مبسوطه پس با اعتبار ترک اصل
یعنی آن نیست و قیام فرع اعنی لن مقام آن لازم آمد چنانچه مرجوع و باعتبار آنکه در جمله
فرع لفظ لکن را اختیار کرده و باقی را فرو گذاشت لازم آید ترجیح بلا مرجع و این بیرون است
و منوع خواهم گفت بعضی در جواب میگویند که در اصلیت اختلاف است بعضی میگویند که
اصل اینهمه بالن است و اکثر آرا آنست که آن است و شاید که فاعل مضاف جمله باشد علیه قول
بعضی است لهذا ذکر نمود در جمله این بالن را فرو گذاشت بوفای راستی بدانکه این اختلاف
در کتابی از کتب درسیه و غیر درسیه این فن بنظر این احقر نیامده و بعد از آن گفته که
وجه نصبش نیست که در اصل لا آن بود و همواره برای تخفیف در نمودن و جهت تجماع کتب
الف را ساقط کردند لن شد و آن مشابه آن است در صورت و آن ناصب بالاتفاق
بجست مشابه فعل متعدی پس چنین آن نیز بجست مشابهت آن و چون که اسم اصل است
در اعراب و فعل فرع آن پس عمل نمود اصل و اصل و فرع و فرع است و میدانی
که این کلام مخالف کلام اول است فافهم و بعضی در جواب میگویند که وجه ذکر آن و ترک
بوفای این است که آن اگر چه اصل این همه با است اما ذکرش موجب تطویل است که اینجا
از فهم مبتدیانست زیرا که اگر آوازه نمودی ناچار بیان کردی این معنی را که آن بجای که
فوان اسرا فی بیاید بنقل کند و در هیچ محل نصب کند و در دو لفظ پنج عمل نمیکند و یا فعل یعنی
مصدر گردد و مجازا و حقیقتا ظاهر است که معنی مصدری و مجاز حقیقت تطویل بلا تأمل است

و باید از فهم مبتدی و اگر کسی را ذکر نمودی لازم شدی ذکر این معنی که با قباضش علت میشود
 برای ما بعد آن و ظاهر است که فهم علت و معلول بعد است از فهم مبتدی و اگر اذن را
 ذکر نمودی لازم شدی بر آن ذکر این معنی که شرط نصبش نیست که فعل مستقبل مفعول باشد
 برای او اعتمادی نموده باشد بر قبیل از مبتدا و موصوف و موصول و ذوالحال و غیر اینها
 و ظاهر است که مبتدی را فهم مبتدا و موصوف و موصول و ذوالحال و اعتماد کردن بر اینها
 نهایت متعسر است و اگر گوئی که بر این تقدیر ذکر آن بهم این جا غیر مناسب است چرا که چون
 ذکر نمود او را ضرورت است که ذکر کنند این معنی را که لکن در پنج محل نصب میکند و از هشت جا
 فون اغرابی را ساقط گردانند برای نفی تاکید آمد و در آیه معنی اختلاف است و ظاهر است
 که مبتدی را فهم نصب و اغراب و تاکید و تانیید نهایت مشکل است پس وجه تخصیص این صیغه
 و خواهیم گفت که مراد از نصب اینجا محض حرکت فتحه است نه معنی اصطلاحی آن و فون اغرابی
 اینجا بمنزله علم است مر آن نونات را که در هفت محل باشد و تاکید یعنی تقریر است و اثبات
 و تانیید یعنی همیشه است و دعوی عدم فهم مبتدی این معنی را افسرست بر فهم آن نیست
 تقریر بعضی از شارحین این متن متین و فیه وافی و جواب شافی نیست منظور مصنف از
 این است که ذکر کند فعل مضارع را اثباتا و نفیا و چون که فعل مضارع ملین بوده است
 آن ذکر نمود لکن را و فرمود که داشت بواجبی را و وجه ایهام لما مشارک است بآن و این امر
 و وجه اختیار لم بر لما نیست که لم اصل است و لما فرع آن چنانچه میشود است فافهم و الله اعلم
 بالصواب مرا اگر کسی که وجه استقاط نونات اغرابی چیست خواهد گفت که سابقا میکند
 تا نصب این نونات را بجهت حمل آن بر جازم چرا که جزم در افعال بمنزله جریم است و اساسا پس
 چنانچه حمل نموده شده است نصب بر جر و اساسا حمل نموده شد نصب بر جزم این جا
 و حذف کرده شدند آن نونات که حذف میشد و حالت قیاس جزم فافهم و الله اعلم
 و چون فارغ نمشد از ذکر نواصب شروع کرد و ذکر جازم فعل مضارع و آن کم است و لما
 و لام امر و آن شرطیه و اسمائی که متضمن معنی شرطیه باشند و گفت هم فصل این همه
 گفته شد بحث نفی تاکید ملین فعل مستقبل و قول بحث نفی که موکد است ملین بود و اکنون هم چون

خواهی شش ای فاعل هم که نفی محمد یلم بن کنه شش ای نفی که موکرات یلم مست است
 محمد سبازی در محمد چهار لغت است محمد لفتح اول و ثانی و محمد بضم اول و ثانی و بر نایه و او
 ساکن اینهمه با مصدر مست از باب منع منع یعنی آشکار کردن و یعنی گویند که بعضی از مست
 آشکار کردن است محمد به باء مجهول یعنی سعی کردن است و ازین که گفته شد ثابت گردید که
 اضافی و سبوی جدا از قبیل اضافه عام است بسوی خاص و وجه تسمیه بن نفی نفی محمد نیست
 که اکثر این نفی یعنی نفی یلم مستعمل شود و در مقام آشکار و طریق بنای این نفی این است
 که لم ای کلمه لم و را اول فعل مضارع و آر شش ای بیارم و لم و فعل مضارع
 در پنج محل می کنند شش چون ای م اگر در آخر او شش ای در آخر فعل مضارع هم حرف
 علت نباشد و اگر باشد ساقط گردد شش یعنی اگر فعل مضارع لم نبود و اگر در آخرش حرف علت باشد
 بجای بزم ساقط شود و حرف علت شده است و او یا الف یعنی حرف علت شده است
 سکه و او هم یا تبوم الفیکه منقلب باشد از او و یا و از عبارات من فهمیده باشد که از
 الین مطلق از حروف علت است چنان حروف علت که مجموعه وی ای مجموع همچون حروف
 علت کلیه ای باشد که از اندوه و غم و رسیدن در و رنج مستعمل شود و یا کلمه ناطق گوید
 شهر حرف علت نام کردم و او الف و یا ای را به سیرا در وی رسد ناچار گوید و ای یا
 قوله هم چنانچه لم یسمع و لم یسمی شش حرف علت است و الف یا کلمه مدوی دای باشد مثال
 افتاست که از اینها حرف علت و بجای لم ساقط گردیده چه اصل لم یسمع بود و صیغه اول مضارع
 غائب از باب نکره یضمر از و عا و و نحو که بعضی خواندن چون لم بود و دخل شد علامت جزمی سقوط
 حرف علت شد لم یسمع گشت و لفظ دعوت مثلث الفاء است تا محلی گفته است و سبوی
 خواندن بخردن و نحو است خواندن بخود و نحو است در حرب خواندن ناخود و یا رس
 کنان و اصل لم یسم بود و صیغه واحد نکر غائب از باب ضرب الیضرب از می می
 بسته تیر انداختن چون لم بود و دخل شد علامت جزمی سقوط حرف علت شد لم یسم
 گردید و اصل لم یسمع بسته بود و صیغه واحد مضارع غائب از باب یسمع الیسمع از شنیده
 بسته رسیدن چون لم بود و دخل شد علامت جزمی سقوط حرف علت شد لم یسمع شد

و اگر گوئی مگر سه امثله چرا آوردند و خواهم گفت فعلی که از حرکات اصولش حرف علت از استعمل گویند
 و مستقل بر سه قسم است معتل فاو معتل عین و معتل لام چرا که فعل معتل از سه حال فاعلی نیست یا حرف
 علت و از این بجای فاست یا بجای عین یا بجای لام پس اگر بجای فاست آن را معتل فا گویند
 و آن نمی شود مگر بر دو قسم یکی معتل فا و اوای مثل وعد و و معتل فار یا ای مثل نیر و معتل فاء
 الف نمی شود و بجهت تعدد ابتدا و سبکون و اگر بجای عین است آن را معتل عین گویند و اگر بجای لام
 آن را معتل لام گویند و این هر دو نوع بر سه قسم است یکی واوی چون یقول و یعود و صیغی بیانی چون
 یسبح و یرحمی سوم الفی چون یقال و یساع و یرحمی و یخشی پس لم یذبح مثال معتل لام و اوای
 و لم یرحم مثال معتل لام بیانی و لم یخشی مثال معتل لام الفی است هم و از هفت محل نون
 اعرابی را ساقط کرده اند و آن هفت محل نیست شش نیز مذکر غائب چون یفعلان و جمع
 مذکر غائب چون یفعلون و متثنیه مؤنث غائب چون تفعلان متثنیه مذکر حاضر و تفعلان جمع
 مؤنث حاضر چون تفعلین و واحد مؤنث حاضر چون تفعلین و متثنیه آن چون تفعلان
 و اگر گوئی که این فیهات را نون های اعرابی چرا میگویند و خواهم گفت که وجه تسمیه آنها با اعراب
 این است که این ها نسبت دارند با اعراب یعنی علامت اند برای او لهذا اعرابیه خوانند و اگر گوئی
 که این ها را چرا علامت اعراب مثل حرکت قرار دادند گفت بجهت آنکه چون واجب شد معرب شدن
 این فعال بعدها مذکور و اعراب نمی شود مگر در آخر کلمه و آخر این افعال ساکن میشود چه اگر آخر
 این ها ضمایر متصل اند باین ها که بمنزله جزای کلمه گردیده و نه ممکن بود اجزای اعراب بر اینها بود
 زیرا که حرف اعراب چون که زیاد و حروف علت غیر ممکن بود زیاد و نحوه شدن ابجوت مناسبت
 تا تمام و در و در و معتل در لفظ هیچ عمل نمیکند و آن دو محل نیست جمع مؤنث غائب حاضر و همه کلمات عمل
 در معنی کنند یعنی صیغه فعل مضارع بمعنی ماضی شش و از آن وجهی یکی جمع مؤنث غائب است مثل فعلن و یکی جمع
 مؤنث حاضر است مثل تفعلین بجهت آنکه این دو فعل منفی اند بسبب اتصال نون جمع زات با و نیای منفی غیر متراشیده
 کلمه لم چرا در صیغه مستقبل بمعنی ماضی گردانند شش یعنی هر کلمات مستقبل را خواهد متراشید و خواهد نباشد بمعنی ماضی
 منفی میگردد و اندر چرا که لم موضوع است برای انکار و انکار نمی شود مگر در زمان ماضی پس ثابت شد
 که مضارع را سه حال است اگر را ولم و لم و لم و فعل میشود بمعنی ماضی میگردد و اگر لام مضارع و را

گفت هم نون ثقیله نون مشد و را گویند شش اسی نون ساکن که بر تشدید بود هم و نون خفیفه
 نون ساکن را گویند شش اسی نون را که بر وزن بود و چون این همه بدست می آید پس بدان که
 هم نون ثقیله در چهارده کلمه آید شش و در سیج یکی ازین ادا آمدن با نمیکند هم
 و نون خفیفه شش که مقابل ثقیله است هم و در شش کلمه در سه آید شش و از آمدن در باقی
 شش شش کلمه با سینه و لام تاکید همیشه مفتوح باشد اگر با و چیر متصل نشود و از مثل و
 و فاوره ساکن که در وجود اتمثل و فیض و لا نفرا نام و ما قبل نون ثقیله در پنج محل شش
 ای در پنج صیغه فتح باشد و آن پنج محل نیست واحد مذکر غائب احد مونث غائب که در آن کلمه ما قبل
 نون ثقیله فتح باشد نیست اگر گوئی که اینجا سبب آن که این گفتی چرا که آن صیغه ها که در این با نون ثقیله
 فتح باشد متعدد اند خواهی گفت که نزد فارسیان مقرر است که برای جمع غیر ذی الروح
 اکثر مفردی از نون جمع واحد مذکر غائب مثل لقیل واحد مونث غائب مثل لقیل واحد مذکر
 مثل لقیل و دو صیغه حکایت نفس تکلم مثل فعل و تفعیل و شش کلمه که در آنها نون ثقیله بعد
 واقع شود کسور باشد و آن شش کلمه که در آنها نون ثقیله کسور میباشد نیست چهار تنه مثل یفعلان
 تفعیلان تفعیلان و دو جمع مونث یکی جمع مونث غائب مثل لقیل و دو جمع مونث حاضر
 مثل تفعیلان و اگر نون ثقیله بعد الف واقع نشود هم مفتوح باشد و آن پنج محل نیست واحد مذکر غائب
 و واحد مونث غائب و واحد مذکر حاضر و دو صیغه حکایت نفس تکلم و جمع نون غائب و حاضر شش ای
 و دو صیغه جمع مونث حاضر و غائب میان نون ضمیه نون ثقیله هم الف فاصل شش ای فصل کنند
 میان نون ضمیه و نون ثقیله هم در سه آید شش ای و نون می شود و ما قبل نون خفیفه
 و نون ثقیله در جمع مذکر غائب و در جمع مذکر حاضر مضموم باشد و در واحد مونث حاضر
 کسور باشد چرا که او و جمع مذکر غائب و حاضر دور کرده میشود و بحیثیت جماع ساکنین
 و همچنین یا در واحد مونث حاضر دور کرده میشود و بحیثیت وقع التقای ساکنین و این حد
 او و یا در وقتی است که ما قبل مضموم و ما قبل یا کسور باشد و اگر ما قبل او مضموم قبل
 یا کسور نباشد پس آن او و یا را حذف نمیکند بل او را ضمیه دهند و یا را کسور دور ببرند
 صورت ما قبل نون ثقیله خفیفه و در جمع مذکر غائب حاضر مضموم میشود و در واحد مونث حاضر

فانهم و نون خفیفه و ر صینغ تشبیه و در صینغ جمع مونث حاضر غائب در نمی آید
 اینی در غل میشو و بجهت لزوم اجتماع ساکنین و تقریر مقام نهجیکه قریب الغم و واقع الهم
 بود نیست که لاحق میشو و نون ثقیله و خفیفه که برای تاکید اند در فعل مضارع و البشرط انکه
 نه معنی ماضی باشد و نه یعنی حال پس میگویند **لَوْ لَفَعَلْنَ** و **لَا فَعَلْنَ** الآن و میگویند
 بل **لَفَعَلْنَ** بدلیل آنکه اینچه حاصل است در زمان ماضی اصلاً احتمال تاکید ندارد و آنچه حاصل است
 در زمان حال اگر چه محتمل تاکید است باینطوری که خبر و بدشکلم باینکه آنچه حاصل است در حال
 متضع است بمبالغه تاکید لیکن چون حاصل در زمان حال موجود است ممکن است که مبالغه
 شود و مخاطب را غلبه و قات بر قوت و ضعف آن لهذا انقض شد نون تاکید را بنی غیر معنی
 و حال است یعنی استقبال و باید که نه توهم کرده شود جز آنکه آن بمطلق مستقبل حرف
 مثل **سَيَكْفُرُ بَنُو سَوَاقٍ** یا **يَكْفُرُ بَنُو** چرا که نون ثقیله و خفیفه در سینه کلام یعنی در اثر
 لاحق نمیشو و مگر آن مستقبل را که در آن معنی طلب باشد مثل امر و نهی و استفهام و تمنی و
 عرض و قسم و لاحق مثل **أَمَّا فَعَلْنَ** بجهت مشابهت آن بقسم و این معنی که در تاکید
 مثل لام است و قسم و گاهی لاحق میشو و بنفیه نیز بجهت مشابهت آن بهی چنانچه شاعر گفته
يَكْفُرُ بَنُو سَوَاقٍ أَمَّا فَعَلْنَ شتخا علی کس سیدیه و حجتا
 ای ما **لَوْ لَفَعَلْنَ** نون خفیفه را بدل کردند بابت برای وقت بجهت فتح با قبل و ب
 و سیمویه گفته که جائز است در ضرورت **أَنْتَ لَفَعَلْتَ** ای جائز است در ضرورت و بجهت
 نون تاکید مستقبل حرف و مضارع مطلق خواه بمعنی حال باشد و خواه بمعنی استقبال فافهم
 و اینچنانچه است بنجد و جوه یکے انیکه قول مصنف **كَيْفَ فَعَلْنَ** **كَيْفَ فَعَلْنَ** تا آخر
مَثَلْتُ مثلاً غیر صریح است چرا که فعل مذکوره نه امر است و نه نهی و نه استفهام و نه تمنی
 و نه عرض و نه قسم و نه مشابهت آن و نه مشابهت نهی پس چگونه صحیح خواهد شد آن
 نون تاکید با نونا و جوا بانیست که قول مصنف مثال است برای تفسیر است که واقع میشود
 بجهت حقوق نون تاکید اعم است از آنکه مستعمل و جائز بود و یا نه و بعضی باینطوری است
 میدهند که شاید مراد مصنف نیست که اگر در جواب قسم نون تاکید لاحق میکنند

پس بافتن و ریختن و کشیدن ای و اندک کشیدن اند و هم چنین تا آخر فاعل و مفعول
در لام تاکید نون تاکید چه نسبت است جواب میان این با نسبت هم فاعل و مفعول است
یعنی تاکید نون تاکید و فعل میشود و در آن جا و فعل لام تاکید غیر لازم است مثل مردی
و غیر آن که درین با نون تاکید لاحق میشود و لام تاکید و فعل نمیشود و فاعل و مفعول
لام تاکید یا مفتوح میشود جواب به نسبت فاعل و مفعول است و نیز نسبت اینکه حرکات فاعل و مفعول
در سه فتحه و ثقل و کسره و لام مضموم در کلام عربانه منظور است و نه مسموع و در صورت
کسره و ثقل و مضموم و لام جاریه و حروف جائزه فعل نمی آید لهذا شد مفتوح فاعل و مفعول
اینکه متعلق لام مفتوح و نون تاکید چگونه است خواهد شد زیرا که لام مفتوح متعلق زمان
حال است چنانچه سابق مذکور شده و نون تاکید متعلق زمان استقبال است چنانچه
و صنفی مرفوع و مذکور شده جواب لام مفتوح برای و و آدمی آید یکی تاکید دوم خلاص
کردن فعل حال و چون لاحق میشود با و مخالف او مثل نون تاکید و سین سو و باقرینه جواب
یا متعلق به مفعول اما و حال نیز و کرده میشود از اخلاص فعل برای حال و باقی دانسته می شود
برای تاکید و ایما به نیت است فاعل و مفعول این که نون خود موضوع و مقید است
برای تاکید پس احتیاج دارد تاکید چیست جواب احتیاج لام تاکید برای کثرت و مبالغه تاکید
مثل علامه که تا در آن برای زبانی مبالغه است فاعل و مفعول ششم این که نون ثقیله فعل
اشبین و جمع مؤنث مکسور و در غیر مفتوح چرا میشود جواب نون اعرابی که بعد از آن
میشود مکسور می شود و نون ثقیله و فعل اشبین بعد از آن نون اعرابی است لهذا مکسور
میشود و در فعل جمع است پس مکسور میشود و بحسب مشابیهت با نون ثقیله که در فعل اشبین است
و وجه مفتوح شدن آن در غیر این با نیست که نون شده ثقیل است لهذا در ثقیله می آید
و فتحی حرکت خفیف است پس برای تعادل ثقیل را حرکت خفیف و او نه فاعل و مفعول
نون ثقیله و خفیف در بیغ و مدان مفتوح چرا میشود جواب در فعل مرفوع نون تاکید بمزله
چیز و کلام است باشد بحسب شد و اتصال و مترج و چون این چنین شد ناچار شد نون
و با آن فعل مرفوع چه در صورت ارباب نیست مگر و حال بر او اثر افعال اعراب آید و نون تاکید

پس اگر برادر افعال مذبوره اعراب در آید لازم آید دخول اعراب بر او ساکلات و ان محال
 و اگر یونون تا کید و آید لازم دخول اعراب بر کلمه دیگر که بیش است و این احتمالات مفروض است
 فافهم **بشتم** اینکه در فعل جمع موش برای فصل در میان نون و ضمیمه نون تا کید ثقیله و
 تخصیص الف چیست جواب وجه تخصیص الف نیست که اجتماع ثوابت ثقیل بل ثقل است
 لهذا حصل بر جرته مناسب شد که اخف احروف باشد و آن نه بود و اگر الف اندک الف خاص
 گردید فصل **نهم** اینکه وجه حقوق نون ثقیله ثقیل الثمین و فعل جماعت ثوابت و وجه عدم
 حقوق نون خفیفه بافعال مذبوره چیست جواب وجه عدم حقوق نون ثقیله باقیل ثمنیه
 جماعت ثوابت و همی نون را خارج شود و از وضع خود بجهت اینکه نون تا کید خفیفه قبول
 حرکت اگر حرکت و همی نون را خارج شود و از وضع خود بجهت اینکه نون تا کید خفیفه قبول
 حرکت نمیکند بدلیل حذف آن در مثل اخفیه القوم و الاصل اخفیه و اگر حذف کنی الفیه
 از فصل الثمین لازم آید التماس ثقل واحد و این هم نمیتوانست و اگر حذف کنی الف از ثقل جماعت
 ثوابت لازم آید حذف آنچه تریدین برای تارضی و این منوع است و ترس که گوئی لزوم
 التماسی ساکنین جهت دخول نون تا کید خفیفه و در فعل جماعت ثوابت غیر مسلم است چه که
 در جمع موش میگردی اخفیه پس حاق نون خفیفه خواهی گفت اخفیه یون پس نه لازم
 خواهد آمد و التماسی ساکنین و اشاره کرده است شیخ این جاسب بسوی جواب این باطنیه
 نون ثقیله اصل است و خفیفه فرع آن و چون دخل کردی الف فاصل میان نون و ضمیمه نون تا کید
 و نون ثقیله ناچار دخل کنی و نون خفیفه تا حکم اصل و فرع یک باشد و چون در نون خفیفه
 الف فاصل دخل کردی لازم آید التماسی ساکنین بر غیر حد و وجه عدم التماسی ساکنین است
 که ساکن اول حرف علت بود و ساکن ثانی در عشم بود و حرف دیگر مثل و ابته و میثاق
 که درین جواب نظر است چرا که اصالت ثقیله نون کو فیان و یونیس حقوق نون خفیفه
 در فعل الثمین و فعل جماعت ثوابت اگر فرق میان ایشان نیست که یونیس نون خفیفه
 بر سکون باقی میدارد و کو فیان نخور که میگرداند و را حق عشم آنکه وجه حذف نون
 از امثله فمعه که یفعلون و تفعلون و یفعلون و یفعلون و تفعلون و تفعلون و تفعلون و تفعلون

لحوق نون تاکید ثقیله چیست جواب آنچه حذف نون ازین امثله خسته وقت لحوق نون
تاکید ثقیله نیست که نون درین امثله اعراض است یعنی علامت اعراض است و فعل نون تاکید
بنی میشود پس وقت لحوق مابه الفاء حذف میکند مابه الاعراب را تا اجتماع متنافیهین از هم آید
خافهم یا زوهم انیکه بعد لحوق نون تاکید بعد حذف نون وجه حذف واو از تفعیلون
و یفعلون و وجه حذف یا از تفعیلین چیست زیرا که التقای ساکنین بر وجه خود است
چه ساکن اول حرف علت است و ساکن دوم مدغم جواب وجه حذف واو و یا الفیلون
و تفعیلون و تفعیلین ثقلالت کلمه و استطالته و نیز ضمّه و کسره دلالت میکند بر او و یا
پس حذف نموده شدند با نون ثقیله و اما با نون خفیفه پس بجهت انیکه التقای ساکنین
بر غیره خود است و ابوعلی فارسی وقت لحوق نون تاکید ثقیله به یفعلون و تفعیلون
و تفعیلین نون را حذف میکند فقط و او و یا را سلامت میدهد و میگوید که التقای
ساکنین بر وجه خود است و این حروف ضمیر فاعل پس چگونه صحیح خواهد شد حذف این
و بحث و و از و بهم نیست که برین تقدیر لازم می آید که جمهور از تفعیلان و یفعلان
وقت لحوق نون تاکید ثقیله التماس حذف کنند چرا که چنانچه التقای ساکنین بر وجه خود
در یفعلون و تفعیلون و تفعیلین بود و او و یا ضمیر فاعل چنان این جاد و یفعلان
و تفعیلان التقای ساکنین هم بر وجه خود است و الف ضمیر فاعل و چنانچه ثقلالت و استطالته
کلمه آنجا بود و چنان این جا پس وجه حذف آنجا و عدم حذف این جا چیست جواب وجه
عدم حذف این جا نیست که اگر از یفعلان و تفعیلان وقت لحوق نون تاکید ثقیله
الف را حذف نمایند لازم آید القباس یفعل واحد و این ممنوع است چرا که محل منعه است
و بعضی میگویند که وجه حذف واو و یا از یفعلون و تفعیلون و تفعیلین وقت لحوق
نون خفیفه ظاهر است که بجهت لزوم التقای ساکنین علی غیره است و اما وقت لحوق
نون تاکید ثقیله پس نیز همین لزوم التقای ساکنین ظاهر است چرا که التقای ساکنین
آنست که ساکن اول حرف علت باشد و ثانی مدغم و در یک کلمه بودند و آنجا و در کلمه
نیکه فعل و هم نون تاکید ثقیله و برین تقدیر لازم می آید حذف الف از یفعلان و تفعیلان

و تفعلین نیز لیکن چونکه الف اخف الحروف است و حذفش موجب التباس است بوجه
معبر ساختن او را و حذف نکردن و همین است نذهب جارا لله عز و جل خشنوعی علامه فاهم
و بدانکه حذف واو و یا از تفعلون و یفعلون و تفعلین وقت حقوق نون تأکید
و قس است که ما قبل این با مضموم مکسور باشد و اما وقتی که قبل او مضموم نبود و قبل
یا کسور نباشد بل ما قبل اینها مفتوح بود پس حذف اینها غیر پایز است بجهت عدم
الالت میگرد و بر او و یا یعنی ضمه و کسره بر افع التقای ساکنین و او را ضمه و
و یا کسره مثل یخشیون بود چون نون ثقیله بود متصل شد نون اعرابی ساقل گردد
بعد از ان التقای ساکنین شد میان واو و نون ما قبل او مضموم نبود و او را ضمه دادند
بخشون و همچنین بخشین که در اصل بخشون بود چون نون اعرابی ساقل شد
بجهت حقوق نون تأکید اجتماع ساکنین شد میان یا و نون تأکید ثقیله و ما قبل یا کسور
نمود و یا کسره دادند بخشین شد و خلاصه تقریر نیست که چون نون تأکید ثقیله یفعل
مستقبل لاحق میشود با اعتبار معنی هم تغییر کند و با اعتبار لفظ هم اما تغییرش با اعتبار معنی
انست که فعل مضارع را خالص میگردد و اند برای زمانه مستقبل مع تأکید و تغییرش با اعتبار
انست که در صیغ و عدان ما قبل خود را مفتوح میگردد و از آنرا مثله نون اعرابی را دور
میکند و او را که ما قبل و مضموم بود و یا که ما قبل و مضموم بود و نیز حذف میکند
و آن واو یا که ما قبل این با مضموم و کسور نبود متحرک میشود و ضمه و کسره پس قبل نون ثقیله
را چهار حالت است فتحه و ضمه و کسره و سکون چرا که فعل مضارع ملحق از دو حال خالی نیست
ضمیر یا بار و بوی متصل شده است یا نه پس اگر ضمیر بارز بوی متصل نیست و آنجا قبل
نون ثقیله مفتوح خواهد شد و اگر ضمیر بارز بوی متصل است از چهار حال خالی نیست یا آن
ضمیر او است و یا یا و یا الف و یا نون پس اگر او است ما قبلش مضموم خواهد شد
و اگر او است ما قبلش کسور خواهد شد و اگر الف و نون است ما قبل او ساکن خواهد شد
و نون ثقیله اگر بعد الف است کسور خواهد شد و اگر نه مفتوح و نون خفیفه مثل نون ثقیله
مگر خودش ساکن بود و بعد الف میآید فاهم و الله اعلم بالصواب

مبحث لام تکبیر یا نون تا کیثقلید و فعل متشبهل و غیره

یعنی این بر حسب فعل مستقبل معروف و لام تاکید معروف و لام و نون تاکید ثقیله یا خبر آور و زمانه مستقبل فاعلش
بود چون لام تاکید مفتوح و راول و نون تاکید ثقیله یا خبر آور و زمانه مستقبل فاعلش نون تاکید مفتوح
گشت کیفعلک شد بمعنی هر آینه هر آینه خواهد کرد آن یکم و زمانه مستقبل صیغه واحده
غائب لام تاکید بانون ثقیله و فعل مستقبل معروف هم لیتفکرون معنی ایشان فعالیتان بودند
لام تاکید در اولش و نون تاکید در آخرش آورند و نون اعرابی ساقط شد کیفعلک
گردید بمعنی هر آینه هر آینه خواهند کرد آن دوم و زمانه مستقبل صیغه ثانیه مذکر غائب
لام تاکید بانون ثقیله و فعل مستقبل معروف هم لیتفکرون معنی ایشان فعالیتان بودند چون لام تاکید
مفتوح و راولش آورند و نون تاکید ثقیله یا خبرش نون اعرابی ساقط گردید پس تمام
شد میان و او ضمیر و نون تاکید چون اقبل و او مضموم بود و او را حذف کردند
شد یعنی هر آینه هر آینه خواهند کرد آن هم و زمانه مستقبل صیغه جمع مذکر غائب
لام تاکید بانون ثقیله و فعل مستقبل معروف هم لیتفکرون معنی ایشان فعالیتان بودند چون لام تاکید
در اولش و نون ثقیله یا خبرش پیوسته تا قبل نون ثقیله مفتوح گردید کیفعلک شد
معنی هر آینه هر آینه خواهد کرد آن یکم و زمانه مستقبل صیغه واحده
غائب لام تاکید بانون ثقیله و فعل مستقبل معروف هم لیتفکرون معنی ایشان فعالیتان بودند
چون لام تاکید در اول و ی آورند و نون تاکید ثقیله در آخر نون اعرابی ساقط گردید
گشت کیفعلک شد بمعنی هر آینه هر آینه خواهند کرد آن دوم و زمانه مستقبل صیغه ثانیه
مؤنث غائب لام تاکید بانون ثقیله و فعل مستقبل معروف هم لیتفکرون معنی ایشان فعالیتان بودند
کیفعلک بود چون لام تاکید در اولش و نون تاکید ثقیله در آخرش آورند و نون
فاعلش بقیه و نون و ضمیر نون تاکید لیتفکرون شد بمعنی هر آینه هر آینه خواهند
آن هم و زمانه مستقبل صیغه جمع مؤنث غائب لام تاکید بانون ثقیله و فعل مستقبل
مفتوح و راولش آورند و نون تاکید ثقیله یا خبرش نون اعرابی ساقط گردید پس تمام
شد میان و او ضمیر و نون تاکید چون اقبل و او مضموم بود و او را حذف کردند

در آخر ما قبل نون مفتوح گزیده **لَتَفْعَلْنَ** شد یعنی هر آینه هر آینه خواهی کرد و تو یک زن در زمانه
استقبال صیغه واحد مذکر حاضر لام تاکید با نون ثقیله و فعل مستقبل معروف هم **لَتَفْعَلْنَ** شد
شش وصل **لَتَفْعَلْنَ** بود چون لام تاکید در اول و نون تاکید با خورش میبستند نون آخر
ساقط گردید **لَتَفْعَلْنَ** شد یعنی هر آینه هر آینه خواهند کرد و شما دو مردان در زمانه
استقبال صیغه تنقیه مذکر حاضر لام تاکید با نون و فعل مستقبل معروف هم **لَتَفْعَلْنَ** شد
وصل **لَتَفْعَلْنَ** بود چون لام تاکید و نون ثقیله با اول و آخرش میبستند بعد حذف نون
اعرابی و اوجه برانیز حذف کردند بحسب اجتماع ساکنین **لَتَفْعَلْنَ** شد یعنی هر آینه
هر آینه خواهند کرد و شما همه مردان در زمانه استقبال صیغه جمع مذکر حاضر لام تاکید با نون ثقیله
و فعل مستقبل معروف هم **لَتَفْعَلْنَ** شد شش وصل **لَتَفْعَلْنَ** بود چون لام تاکید و نون تاکید
با اول و آخرش میبستند بعد حذف نون اعرابی یا بحسب اجتماع ساکنین حذف کردند
لَتَفْعَلْنَ شد یعنی هر آینه خواهی کرد و تو یک زن در زمانه استقبال مع
واحد مؤنث حاضر لام تاکید با نون ثقیله و فعل مستقبل معروف هم **لَتَفْعَلْنَ** شد شش وصل
لَتَفْعَلْنَ بود چون لام تاکید در اول آوردند و نون تاکید در آخر نون اعرابی ساقط شد
لَتَفْعَلْنَ شد یعنی هر آینه هر آینه خواهید کرد و شما دو زنان در زمانه استقبال
مع تنقیه مؤنث حاضر لام تاکید با نون ثقیله و فعل مستقبل معروف هم **لَتَفْعَلْنَ** شد
شش وصل **لَتَفْعَلْنَ** بود چون لام تاکید در اول و نون تاکید در آخر آوردند لازم است اجتماع سه
نونات الف فاصل میبزدند تا لازم نیاید آنچه آید **لَتَفْعَلْنَ** شد یعنی هر آینه هر آینه
خواهید کرد و شما همه زنان در زمانه استقبال صیغه جمع مؤنث حاضر لام تاکید با نون ثقیله
و فعل مستقبل معروف هم **لَتَفْعَلْنَ** شد شش وصل **لَتَفْعَلْنَ** بود چون لام تاکید در اول و نون
تاکید در آخر میبزدند و نون ثقیله مفتوح گردید لا فعلی شد یعنی هر آینه هر آینه
خواهیم کرد و من یکدیگر و یا یک زن در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر و مؤنث حکایت منظم
لام تاکید با نون ثقیله و فعل مستقبل معروف هم **لَتَفْعَلْنَ** شد شش وصل **لَتَفْعَلْنَ** بود چون
لام تاکید در اول و نون تاکید در آخر آوردند و نون ثقیله مفتوح گردید **لَتَفْعَلْنَ** شد

بجای هر آئنه بر آئنه خواهیم کرد و مردان یاد و زنان یا چه مردان یا همه زنان و زمانه
 استقبال صیغه تشبیه و جمع مذکر و مؤنث حکایت نفس تکلم مع انیمه لام تاکید بانون ثقیله و فعل مستقبل
 م بحث لام تاکید بانون تاکید ثقیله و فعل مستقبل مجهول م
 م کتفعلک کتفعلک کتفعلک کتفعلک کتفعلک کتفعلک کتفعلک
 کتفعلک کتفعلک کتفعلک کتفعلک کتفعلک کتفعلک کتفعلک
 و اصول این همه افعال آنچنانست که در معروف گفته شد فافهم

م بحث لام تاکید بانون خفیفه و فعل مستقبل معروف م

ای این بحث فعل مستقبل موكده لام تاکید و نون خفیفه است م کتفعلک م و اصل
 کتفعل بود و چون لام تاکید و نون تاکید خفیفه با و پیوستند با قبل نون خفیفه مفتوح گردید
 لیفعلک شد بجای هر آئنه بر آئنه خواهد کرد آن کیم و زمانه استقبال مع واحد مذکر ثانی
 لام تاکید بانون خفیفه و فعل مستقبل معروف م کتفعلک م و اصل لیفعلون بود و چون
 لام تاکید و نون خفیفه با و پیوستند بعد حذف نون و او را بحسب اجتماع ساکنین حذف کردند
 لیفعلک شد بجای هر آئنه بر آئنه خواهند کرد آن همه مردان و زمانه استقبال صیغه جمع مذکر ثانی
 لام تاکید بانون خفیفه و فعل مستقبل معروف م کتفعلک م و اصل لیفعل بود و چون لام تاکید
 و نون خفیفه با و پیوستند با قبل نون خفیفه مفتوح گردید کتفعلک شد بجای هر آئنه بر آئنه
 خواهند کرد آن یک زن و زمانه استقبال صیغه واحد مؤنث غائب لام تاکید بانون خفیفه
 و فعل مستقبل معروف م کتفعلک م و اصل لیفعل بود و لام تاکید بانون خفیفه چون
 با و پیوستند با قبل نون خفیفه مفتوح گردید کتفعلک شد بجای هر آئنه بر آئنه خواهد کرد
 یک مرد و زمانه استقبال صیغه واحد مذکر حاضر لام تاکید بانون خفیفه و فعل مستقبل معروف
 م کتفعلک م و اصل لیفعلون بود و چون لام تاکید بانون خفیفه با و پیوستند بعد حذف
 نون اعرابه و او را حذف کردند بحسب اجتماع ساکنین کتفعلک شد بجای هر آئنه بر آئنه
 خواهند کرد و شما همه مردان و زمانه استقبال صیغه جمع مذکر حاضر لام تاکید بانون خفیفه و فعل مستقبل

م لَفْعَلْنَ سِش در اصل فاعلین بود و چون لام تاکید بانون خفیفه با و پیوستند بعد حذف نون اول
یا با هم حذف کردند بجهت اجتماع ساکنین میان یا و نون خفیفه لَفْعَلْنَ شد بمعنی هر آنکه
خواهی کرد تو یک زن در زمانه استقبال صیغه واحد مونث حاضر لام تاکید بانون خفیفه در فعل
مستقبل معروف م لَفْعَلْنَ سِش در اصل فعل بود و چون لام تاکید بانون خفیفه با و پیوستند
ما قبل نون خفیفه مفتوح گردید لا فَعْلَنْج شد بمعنی هر آنکه خواهی کرد من یک زن
یا یک زن در زمانه استقبال صیغه وحدان مذکر و مونث حکایت نفس متکلم لام تاکید
بانون خفیفه و فعل مستقبل معروف م لَفْعَلْنَ سِش در اصل فعل بود و چون لام تاکید
بانون خفیفه بوی پیوستند ما قبل نون مفتوح گردید لَفْعَلْنَ شد بمعنی هر آنکه
خواهی کرد یا دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمانه استقبال صیغه ثانی
وجه مذکر و مونث حکایت نفس متکلم مع انیه لام تاکید بانون خفیفه و فعل مستقبل معروف

م بحث لام تاکید بانون تاکید خفیفه و فعل مستقبل مجهول سِش

یعنی این بحث فعل مستقبل مجهول است که موکد بلام تاکید و نون خفیفه است
م لَفْعَلْنَ لَفْعَلْنَ لَفْعَلْنَ لَفْعَلْنَ لَفْعَلْنَ لَفْعَلْنَ لَفْعَلْنَ لَفْعَلْنَ لَفْعَلْنَ سِش
در اصول این همه کلمات بران قیاس است که در معروف اینها دانسته شد و چون فارغ
شد مصنف رحمه الله علیه از بحث ماضی و مضارع شروع کرد و در بحث امر که قسم ثالث
فعل است و گفت م فصل این همه که گفته شد بحث لام تاکید بانون خفیفه و فعل
مستقبل مجهول سِش یعنی بحث فعل مستقبل مجهول است که موکد است بلام تاکید
و نون خفیفه م لَفْعَلْنَ لَفْعَلْنَ لَفْعَلْنَ لَفْعَلْنَ لَفْعَلْنَ لَفْعَلْنَ لَفْعَلْنَ لَفْعَلْنَ لَفْعَلْنَ سِش
در اصول اینهمه کلمات بران قیاس است که در معروف اینها دانسته شد و چون فارغ شد
مصنف رحمه الله علیه از بحث ماضی و مضارع شروع کرد و در بحث امر که قسم ثالث فعل است
و گفت فصل اینهمه که گفته شد از مثل فَعْلَنْج و لَفْعَلْنَ و غیره بحث فعل ماضی معروف
و مجهول و ثباً و منقياً و مضارع معروف و مجهول و مثبتاً و منقياً بود و اکنون هم چون نوبت

سنش ای غایب هم که فعل امر بنا کنی سنش ای بسازی پس بدانکه هم امر گرفته میشود سنش ای
 ساخته میشود هم از مضارع غایب ز غائب حاضر از حاضر معروف از معروف مجهول از مجهول متکلم از متکلم
 بانیله که امر حاضر گرفته میشود و از مضارع حاضر و از غایب گرفته میشود و هم از مضارع غایب و امر معروف
 گرفته میشود و از مضارع معروف امر مجهول گرفته میشود و از مضارع مجهول بحسب تناسب میان هر یک از اینها
 پس هم چون خواهی سنش تو ای متکلم هم که امر حاضر معروف بنا کنی سنش ای بسازی پس همچنین کن
 هم که علامت استقبال که تا باشد حذف کن بعده سنش ای بعد حذف کردن حرف استقبال هم بنگر
 سنش ای بهین که ابتدای باب یعنی حرفی که با و ابتدا کرده میشود هم متحرک سنش باقی هم
 میماند سنش یا ابتدا بساکن باقی میماند پس هم اگر ابتدای متحرک ماند آخر کلمه را ساکن کن اگر
 حرف علت نباشد سنش چنانچه میکنی وقتیکه از تعدی بعد از از تضییع وضع و تنوع و رهایی از پی
 وقت بنا و تعدی از تعدی سنش تا را که علامت استقبال است از اول دور میکنی و بعد از آن چون
 می بینی که متحرک است آخر را یعنی وال را ساکن میگرددانی بعد میشود همچنین چون وضع را هم از تضییع
 وضع و اگر باشد ساقط شود چون از تضییع و اگر ساکن میماند میسازی تا را از اول دور و آخر را
 ساکن میگرددانی وضع میشود و علی هذا القیاس چون وضع را از تنوع میسازی تا را از اول می نگینی
 و آخر را ساکن کنی وضع میشود و تعدی مضارع است از تعدی که در اصل و تعدی بود معنی و معده کردن
 مصدر از باب ضرب بضر و از هفت قسم مثل و او می پس اصل تعدی بود و چون
 ضابطه بود که چون و او میان علامت مضارع و کسره می افتد لهذا ازین جا و از حذف
 گردید و در تعدی و او را حذف نمودند و بدل نکردند از بابی متابعت مضارع و تضع در اصل
 توضع بود از وضع که از تنوع مصدر است از باب فتح بفتح یعنی نهادن و تنوع مضارع از وضعه که
 در اصل و وضع بود و معنی ترک کردن از باب ضرب بضر مصدر است و ماضی و می مستعمل نیست
 و اگر بعد حذف علامت مضارع ابتدای متحرک می باشد ای مانند پس هم نظر کن سنش ای بهین
 هم در عین کلمه سنش فعلی بهین حرفی که بجای عین کلمه فعل است چه حالت میدارد و منجوست
 یا بهین هم یا کسور پس هم اگر عین کلمه سنش کسور باشد یا بهین و همزه وصل مکسور و اول
 و آخر را ساکن کن و اگر حرف علت نباشد چون از تنوع وضع و از تضییع ضرب اگر باشد ساقط شود

چون از تری ارم و بخشی بخشی ای عین فعل هم مضموم باشد سرش بحسب متابعت و موافقت هم
و همزه وصل مضموم در اول او در آخر و ساکن کن اگر حرف علت نباشد چون از تنصیر انصر و اگر
باشد ساقط شود چون از ندر عوازع چون خواهی که امر حاضر مجهول امر غائب معروف یا مجهول یا ناشی
لام امر مکسور در اول و در آخر و جز هم کن اگر حرف علت نباشد و اگر باشد ساقط شود و چون لیذع
و لیرم و خیشم فون تاکید چنانچه در مضارع می آید و در امر نیز می آید سرش ای بیا چنانچه می آری و قتیکه
او تنصیر انصر و از مکرم اکر می ایس علامت مضارع را حذف میکنی و بعد از آن می بینی که ساکن است
و عین کلمه وی مضموم باشد پس همزه وصل مضموم در اول و می آری و آخر را ساکن میکنی انصر
اگر می میگردد هم و اگر عین کلمه وی سرش ای حرفی که بجای عین کلمه است مکسور باشد یا مفتوح پس
درین هر دو صورت همزه وصل مکسور در اول و در آخر چنانچه می آری و قتیکه از تنصیر انصر و از فتح
افتح را عین می ایستار که علامت مضارع است حذف میکنی و بعد از آن می بینی که ساکن است و عین اول
مکسور است و در ثانی مفتوح پس همزه وصل مکسور و می آری و آخر را ساکن میکنی انصر و فتح میشود
تنصیر انصر و انصر است یعنی باری کروان و مکرم از کرامته و مکرم است بمعنی بزرگی کروان و تنصیر انصر
بمعنی زون تفتح افتح بمعنی کشادگی و دیگر با از مثال طلب و اسل وضع مثلاً باید که هم برین گفته
شد قیاس کنند و برین همه احکام مذکور مروره و بدانکه این امر بصیغه هم میگوید یک بیت مصراع
آن بصیغه مخصوصاً ایضا بدانکه در آن احتمالات است پس اهل انصره میگویند که معنی است
و اهل کوفه میگویند که معنی است پس اصل فعل نزد ایشان لفعیل بود حذف کرده شد لازم
که بحسب کسوف احتمال بعد از آن حذف کرده شد حرف مضارع تا متباین نشود و مضارع و درین نظر
چرا که چهار باز هم ضعیف است مثل ضمائر جارا و اهل انصره میگویند که وجه بنا بر آن این است
که امر فعل است و اصل و فعل نیست مگر بنا بر آنچه معرب است از آن بحسب مشابهت هم و چنانچه
عدم مشابهت است پس اعراب هم نیست و اشتقاق امر از مضارع بحسب آنست که ماضی امر میکنند
پس نیست مشابهت بسیار امر و ماضی بحسب اختلاف مضارع که امر کرده می شود و با و
مثل لفعیل سه باید نکند آن یک امر و چنانچه سه آید و وجه حذف حرف مضارع
و بنا بر این امر نیست که اگر حرف مضارع بخذف کرده شود لازم آید التباس مضارع

و زیاده بهره برای دفع ابتداء ساکن است و تخصیص آن زیاده از جمله حروف کسبه
 نیست که وی را قوی حرف است و ابتداء با قوی اولی است از ابتداء بغیر قوی
 و اما کسره آن بسبب آنست که او را زیاده کرده شده است ساکن نزد جمهور برای تحلیل
 زیاده بعد از آن چون جتیاج شد بسوی حرکتش حرکت داده شد بکسره چه که چون ساکن
 حرکت میشود حرکت داده میشود بکسره و ظاهرند بیه سیبویه است که بهره اصل زائد
 کرده شده است متحرک بکسره که عدل حرکات است چه ضمه اثقل است و فتحه
 کسره بچندان اثقل است و بچندان اخف و وجه تسمیه آن بهره وصل نیست که وی
 را وصل است بسوی لفظ ساکن و خلیل که او ستاد سیبویه است و سلم اللسان
 گویند پس او همیشه مکسور باشد مگر وقتی که عین مضارع مضموم بود پس درین صورت
 مضموم میشود برای مناسبت حرکت عین چرا که اگر درین صورت مکسور شود لازم آید
 خروج از کسره بسوی ضمه و اگر مفتوح شود لازم آید القیاس مضارع متکلم فافهم و الله اعلم

مبحث امر حاضر معروف ش

یعنی بحث امرست چنان امر که حاضر است نه غائب متکلم معروف نه مجهول هم افعِل
 ش وصل افعِل بود چون امر ساختند تا اول او افکند بعد از آن چون ابتدای ساکن
 بود عین کلمه را نظر کردند پس دیدند که عین کلمه وی مفتوح بود بهره وصل مکسور
 ایش در آوردند و آخر را ساکن کردند افعِل شد یعنی انیکه مکن تو یک مرور زمانه استقبال
 صبیغه واحد نکر امر حاضر معروف هم افعِل ش وصل یفعِل ان بود چون خواستند که امر
 تمار از اول حذف کردند بعد از آن چون دیدند که ساکن است عین کلمه را نظر کردند
 عین کلمه مفتوح بود بهره وصل مکسور در اولش در آوردند و از آخر نون اعراض
 را دور کردند افعِل شد یعنی انیکه بکنید شما و موزان در زمانه استقبال صبیغه
 تثنیه نکر لفظ امر حاضر معروف هم افعِل ش وصل یفعِل ان بود چون امر ساختند
 تمار از اول و نون اعراض را از آخر حذف کردند و چون که عین کلمه مفتوح بود بر رفع ابتداء

بساکن همزه وصل کسور در اولش بنفروند و فعلوا شد یعنی بکنید شما همه مردان
 در زمانه استقبال همیشه جمع مذکر لفظ امر حاضر معروف هم افعلاکس در اصل تفعیلین
 بود چون امر ساختند تا را از اول و نون اعرابی را بیفکنند و بجبت فتحه بین همزه وصل
 کسور در اولش بنفروند و فعلوا شد یعنی بکنید شما در زمانه استقبال همیشه
 واحد مؤنث لفظ امر حاضر معروف هم افعلاکس در اصل تفعیلین بود چون خوانند
 که امر سازند تا را از اول و نون اعرابی را از آخر حذف کردند و بجبت فتحه بین همزه
 وصل کسور در اولش و نون افعلاکس شد یعنی بکنید شما در زمانه استقبال
 صبیغه متغییه مؤنث لفظ امر حاضر معروف هم افعلاکس در اصل تفعیلین بود چون امر
 ساختند یا را از اول دور کردند و بجبت فتحه بین همزه وصل کسور در اول او در آوردند
 و نون را سلامت داشتند زیرا که ضمیه فاعل است نه نون اعرابی یعنی بکنید شما همه
 زنان در زمانه استقبال همیشه جمع مؤنث و لفظ امر حاضر معروف و بدانکه بین را این با
 هر سه حرکت جایست مگر فرق نیست که مفتوح العین خود هم متعل است و هم مؤنث
 آن مضمر هم العین و کسور العین مؤنث نش مستعل است و خودش مستقل نیست
 بدانکه در اینجا جاز است اطلاق لفظ جمع بر یک واحد بر یک تعلیم و تنقیح مشتمل
 فکله الا یا فارحمونی یا الله فخصد الی اخره فافهموا الله اعلم
 و چون فارغ شد از امر حاضر معروف شروع کرد و بجبت امر حاضر مجهول بترتیب
 مذکور و گفت هم فصل اینهمه گفته شد بجبت امر حاضر معروف و نون اعرابی
 بان صبیغه است هم چون خواست توش ای متعلم هم که امر مجهول بنا کنه
 ای بسازم هم لام که بر اسم است کسور در اول و نون اعرابی در اول فعل مضارع
 مجهول چرا که سابق معلوم شد و بدانکه پیوسته که امر معروف از مضارع معروف و نون اعرابی
 و امر مجهول از مضارع مجهول هم در آتش ای بیار هم و آخر آتش ای آن مضارع
 مجهول را هم گفته بجبت و نون لام امر و از اینجا است که در نون لام را مطلقا
 مضارع مجهول گویند نه امر چرا که امر بنه شود و این مجزوم فافهم پس بنه گویند

لعل آرتا امر حاضر مجهول گردد

فصل بیست و نهم بحث امر حاضر مجهول شش

اینست آنیکه مذکور شد بود بحث و تقییش است از حال امر حاضر مجهول هم لتفعّل شش
در اصل لتفعّل بود چون لام امر در اولش در آوردند آخرش را جزم کردند لتفعّل شد
باید که کرده شود تو یک مرد زمانه آئینده صیغه واحد مذکر امر حاضر مجهول هم لتفعّل شش
که در اصل لتفعّلان بود چون لام امر بادل وی در آوردند نون اعرابی را از آخر
حذف نمودند لتفعّلا شد بجای باید که کرده می شوند شما و مردان در زمانه مستقبل
صیغه تشبیه مذکر لفظا امر حاضر مجهول هم لتفعّلوا شش در اصل لتفعّلون بود چون لام امر
باولش در آوردند از آخر نون اعرابی را حذف کردند لتفعّلوا شد بجای باید که کرده
شوند شما همه مردان در زمانه استقبال صیغه جمع مذکر لفظا امر حاضر مجهول هم لتفعّلوا
شش در اصل لتفعّلین بود چون لام امر در اولش در آوردند نون اعرابی را از آخر
وی حذف کردند لتفعّلا شد باید که کرده شوی تو یک زن در زمانه استقبال صیغه
واحد مؤنث لفظا امر حاضر مجهول هم لتفعّلوا شش در اصل لتفعّلان بود چون لام امر
در اولش در آوردند نون اعرابی را از آخر دور نمودند لتفعّلا شد باید که کرده شود
شما و زنان در زمانه استقبال صیغه تشبیه مؤنث لفظا امر حاضر مجهول هم لتفعّلین شش
در اصل لتفعّلن بود چون لام امر در اولش در آوردند لتفعّلن شد باید که کرده شود
شما همه زنان در زمانه استقبال صیغه جمع مؤنث لفظا امر حاضر مجهول چون مانع شد
از بیان امر حاضر مجهول بشرح کرد در بیان امر غائب معروف و گفت هم فصل است
گفته است بحث امر حاضر مجهول بود اکنون چون خواب تو شش ای مخاطبم
که امر غائب معروف خواه مجهول نماند شش ای بسیار هم پس لام امر مکسور
در اول آرتا اخر را جزم کن شش ای اگر آخروی هم حرف علت نباشد شش ای شرط
جزم این است که در آخر بدون فعل مذکور حرف علت نباشد چون لیفر شال امر غائب معروف

است مثال امر غائب مجهول لیضرب است و اگر آخر مجهول فعل فربور حرف علت است
چون لیضرب مثال امر غائب معروف است و مثال امر غائب مجهول لیضرب است
و اگر آخر مجهول فعل فربور حرف علت باشد بجهت وقوع لام امر که لازم است سقط
شود چون لیضرب و اصل یضرب بود و چون لام امر در اولش آورند علامت جرئی
سقوط حرف علت تثلیث ع مانند یضرب باید که بخوانند آن یک مرد در زمانه استقبال صیغه
واحد مذکر لفظ امر غائب معروف و لیضرب و اصل یضرب بود و چون لام امر در اولش
علامت جرئی سقوط حرف علت شد لیضربم گردید یعنی باید که میراندازی کند آن
یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر لفظ امر غائب معروف هم و یضربش در اصل
یضرب بود و چون لام امر در اولش آورند علامت جرئی سقوط حرف علت شد
لیضربت گردید باید که برسد آن یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر لفظ امر غائب
معروف پس اول مثال فعل مقل اللام و وی بود و ثانی مقل اللام بای و ثالث
مقل اللام الف چون حرف استقبال را ضمه و همی و عین را فتحه این همه با مثل امر غائب مجهول
خواهند شد خواه حاضر باشد خواه غائب معروف و مجهول و سه آید اے لاحق میشود
چنانچه در استقبال طلبی و سه آید اے لاحق میشد فافهم

در صیغه استقبال
در صیغه طلب
در صیغه لاحق

م بحث امر غائب معروف

م یضربش باید که بکند آن یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر لفظ امر غائب معروف
م لیضربش باید که بکند آن دو مردان در زمانه استقبال صیغه تثنیه مذکر لفظ امر غائب معروف
م لیضربوا التفعّل لتفعّلوا لیضربوا او فعل لنفعلش
و اصول اینهمه با اصول امر حاضر مجهول قیاس کنند

م بحث امر غائب مجهول

م لیضربوا لتفعّلوا لیضربوا لتفعّلوا لیضربوا او فعل لنفعلش

لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَنَّ وَاَصُولُ امِنْ هَمْ مَثَلُ اَصُولِ سَابِقَةٍ فَاسْمُ

م بحث امر غائب معروف بانون ثقیله

هَمْ لَيَفْعَلَنَّ لَيَفْعَلَنَّ لَيَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَنَّ لَيَفْعَلَنَّ لَا فَعْلَنْ ش
باید که بر آئینه کنیم من یک مرد یا یک زن در زمانه استقبال صیغه و حدان مذکر و مؤنث
حکایت نفس متکلم لفظ امر غائب معروف موكده بانون ثقیله هَمْ لَيَفْعَلَنَّ ش باید که
بر آئینه کنیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمانه استقبال
صیغه تنثیه و جمع مذکر و مؤنث حکایت نفس متکلم مع الغیر لفظ امر غائب معروف موكده بانون ثقیله

م بحث امر غائب مجهول موكده بانون ثقیله

لَيَفْعَلَنَّ لَيَفْعَلَنَّ لَيَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَنَّ لَيَفْعَلَنَّ لَا فَعْلَنْ ش
باید که بر آئینه کرده شوم من یک مرد یا یک زن در زمانه استقبال صیغه و حدان
مذکر و مؤنث حکایت نفس متکلم لفظ امر غائب مجهول موكده بانون ثقیله لَيَفْعَلَنَّ ش
باید که بر آئینه کرده شویم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان
استقبال صیغه تنثیه و جمع مذکر و مؤنث حکایت نفس متکلم مع الغیر لفظ امر غائب مجهول
موكده بانون ثقیله

م بحث امر حاضر معروف بانون خفیفه

م اَفْعَلْ اَفْعَلْ اَفْعَلْ اَفْعَلْ

م بحث امر حاضر مجهول بانون خفیفه

اَفْعَلْ اَفْعَلْ اَفْعَلْ اَفْعَلْ

م بحث امر غائب مجهول بانون خفیفه

هم ليقعل بح ليقعل بح ليقعل بح لا يقعل بح ليقعل بح ش
و بدانکه اینها چند بحث است که ضرورت آنکه کرنا تا عبیدی یا دیگر او را نگه لازم
جزم تیرا میکند جواب وجه جزم کردن او اینست که چون داخل بشود و فعل مضارع
مشابه میگردد و فعل مضارع امر مخاطب معروف را و امر مخاطب معروف بنی است
چنانچه کور شده است و بنای این فعل که بدخول لام امرست غیر ممکن است بسبب
حرف مضارع دران با وجود عدم بقدر اعراب در آخر آن پس اعراب داده شد
با عرابیکه شهادت بنای یعنی سکون است چرا که سکون اصل در بنای آن پس لام بحبت
استفاده مشابهت از آن محل جزم نموده فاعلم و فم اینک لام امر کسور می شود و جواب
وجه کسور شدن وی اینست که وی مشابه است با لام جازه چرا که جزم و رافعل
نیز له جزم است در اسما و لام جازه کسورست پس همچنین این هم کسورست شود و بدانکه
یعنی لام امر را مشتق نیز میخوانند و چون داخل بر او و یا فایا شتم شود جایز است
سکون آن مثل قوله تعالى فليخا كرا قليلا وليدك اكنيدا و سوم اینکه
از مسلمات شهادت است که لام امر بر فعل مضارع مخاطب معروف نمی آید بحبت خصوصیت
ضمیمه با دلش فلتضو جی بدلك چرا که جواب این شاد است سوال
این چرا شاد و خوا بدست چرا که واضح است در فصیح الکلام یعنی کلام حبیب ماکا و لام
جواب شد و این غیر منافی است موقوف آزاد و کلام فصیح چرا که شاد و بدست
قسم اول اینکه مخالف القیاس بود و موافق الاستعمال و قسم دوم آنکه مخالف استعمال
بود و موافق قیاس این بر دو قسم مقبول اند و قسم سوم نیست که مخالف القیاس
استعمال هر دو بود و این هر دو دست فاعلم و ابتدا علم چهارم آنکه امر متکلم را با امر غائب
چرا که لاحق میکند جواب و جملش نیست لفظی که ظاهر بود یعنی ضمیر باشد و حکم
غائب است یعنی اگر برای او ضمیر خواهند آورد ضمیر غائب خواهند آورد و ظاهر است
که صیغه متکلم الفاظ ظاهر اند نه منضمه پس مناسبت احاق اینها به صیغ غائب
و درین نظر است چرا که برین تقدیر لازم می آید احاق صیغ مخاطب نیز چرا که صیغ مخاطب

نیز الفاظ ظاهره اند و بعضی میگویند که وجه الحاق صلیح متکلم بنائب نیست که اصل
 در امر خطاب است پس غیبت پس متکلم فلذا صلیح متکلم را بنایت الحاق میکند و اول
 کند بر فریخت و قلت امر درین با و درین جا تا علی است که این چنین امور تقریری هستند
 با وجود آنکه در حدیث شریف است که قوموا فلا حصل معکم و در قرآن شریف آمده
 لتجمل خطایا که وجه وجوب نیست که چون امر مخاطب اصیغه علیّه بود و غیر مشترکه بعضی
 دیگر بیان نموده میشو و علیّه و چون امر متکلم را اصیغه مشترکه در او فعل
 لام بیان کرده میشو و با و چون صیغه امر غائب کثیر است و صیغه امر متکلم قلیل بیان نموده
 می شود امر متکلم بعد از مخاطب فاعل و الله اعلم و بدانکه جایز است او فاعل لام امر
 در فعل مضارع مخاطب تا فاعله و بدینا می خطاب را و لام بعینه را با انحصار بر آنکه
 بعضی آنها حاضر اند و بعضی آنها غائب مثل قوله علیه السلام لتأخذوا هذا فاعله
 چشم آنکه اگر جماعت نامور باشد و بعضی از آن غائب باشند و بعضی حاضر
 آنجا چه میکند جواب آنجا تنایب حاضر بر غائب میکنند و میگویند فعل انفعلا از انفعلا
 و بدانکه گاهی آمده است و رشده و هذا و لام و خبرم فعل بیان مسئله قوله محمد
 لَنَسْكَ كُلُّ نَفْسٍ اِلٰهًا اَمَّا نَقْدَتُ مِنْ اَصْحٰی بِنَا لَا اِی لَفْظ و جایز است
 فراضت آن و شریعتی قول بود مثل له افعل ششم آنکه وجه ششم امری با
 بغیر لام و وجه تخصیص امر غائب مخاطب بلام چیست جواب امر مخاطب با کثیر است
 از روی احتمال پس تحقیق اولی شده با و فاعله و الله اعلم و چون فارغ شده صنف دوم
 علیه از بحث امر شروع کرده در بیان نمی گفت م فصل ایتمه که گفته شد بحث امر
 چون خواهی تو ش ای مخاطب هم که نمی بنا کنی لا یعنی ش ای لا نا و ای و لا و لا
 که طلب کرده شود بان ترک فعل از فاعل حاضر یا غائب یا از مفعول حاضر و غائب فاعل
 و مفعول متکلم نیز گر تکیب بدانکه اسناد نمی بدان جایز است نه تحقیق چرا که تا تحقیق
 متکلم است بواسطه لا و اول فعل مضارع و او لا یعنی ش ای لا ی ناهیه آن فعل متکلم
 جزم کند بجهت آنکه لای ناسیج لام امر است بجهت آنکه لام امر برای طلب فعل است و لا ناهیه

ای امر
 ششم

برای طلب ترک فعل بخلاف لازم فیه که نسبت طلبی حران و ضابطه است که محل نمودن میشود
 نظر بر نظیر و نقیض چنانچه لم جزم میکند هم اگر در آخر و حرف علت نباشد و اگر باشد مثل
 ای و آخرش حرف علت بود پس ساقط شود یعنی دور میگردد و بحکمیت لای ناهیه که
 جازمه است چون لایع که صلیش بدو چون لای ناهیه بر او آورده علامت جرست
 سقوط حرف علت شد و مثال لایم این مثال معتل لام ای می است چنانچه اول مثال
 معتل لام واو بود پس صلیش می بود چون لای ناهیه بر او آورده علامت جرست
 سقوط حرف علت شد لایم گردید و مثال لایخیش این مثال معتل لام ای می است
 صلیش یخیش بود چون لای ناهیه بر او آورده علامت جرست سقوط حرف علت
 شد لایخیش گردید هم ولای ناهیه از هفت محل مثل ای هفت صیغه نون اعرابی را
 ساقط میکند مثل لم دور و محل یعنی جمع مؤنث حاضر و غائب هم در نظایر عمل نمیکند مثل
 ای آنها را لفظاً پنج تغییر بهم نمیرساند اما معنی معنی طلب پیدا میکند چنانچه در
 گفته شد مثل ای چنانچه در امر بلام گفته شد از آنکه جازم مطلقاً بلام امر جمع مؤنث
 حاضر و غائب لفظاً پنج عمل میکند و لای ناهیه و نون تاکید ثقیله و خفیفه چنانچه در امر
 درستی آید و درستی نیز درستی آید

م بحث نهمی حاضر معروف

لا یفعل لا یفعلوا او یفعلو او تفعلو او تفعلون او یفعلن

م بحث نهمی حاضر مجهول

لا یفعل لا یفعلون او یفعلو او تفعلو او تفعلون او یفعلن

م بحث نهمی غائب معروف

لا یفعل لا یفعلوا او یفعلو او تفعلوا او یفعلن او تفعلن

لا یفعلن لا یفعلن لا یفعلن لا یفعلن لا یفعلن

مبحث نئی غائب مجهول بانون خفیه

لا یفعلن لا یفعلن لا یفعلن لا یفعلن لا یفعلن

و چون فارغ شد مصنف رحمه الله علیه از بحث افعال شروع کرد و بیان اسمای فاعلین و مفعولین که مشتق اند از فعل مضارع بلا واسطه و اگر کوئی که چنین مناسب بود و اگر اسم آله و اولاد و تفصیل و معنی مشابه نیز مشتق اند از مضارع بلا واسطه و اگر ترک نمود و اینها را ذکر کرد اسم فاعل و اسم مفعول را تا ملوالت کلام که موجب است لازم نباشد بجهت شدت تشابه در ظاهر و ضمیر مثل فعل بخلاف ترک و معنی مشابه و دخل اسمای فاعلین و مفعولین است فافهم و مقدم کرد و اسم فاعل را بر مفعول بجهت اصالت اعدوی و گفت هم فصل اینهمه که گفته شد بحث افعال بود اکنون چون خواهی تو نش ای مخاطب هم که اسم فاعل بنا کنی بش ای بسازی پس بدانکه هم اسم فاعل گرفته میشود از مضارع غائب معروف بش ای اسم فاعل ساخته میشود از فعل مضارع غائب معروف اما بنای آن از مضارع پس بجهت اسم فاعل اسم ظاهر است و اسم ظاهر را حکم غائب است پس مناسبت احداث از غائب ما و معروف پس بجهت اتصاف قات با خذ و ان بطریق قیام پس مناسبت احداث از ان بجهت تناسب میان آن فافهم و طریق گرفتن اسم فاعل از مضارع مذکور نیست که علامت مضارع آن است هدف کن تا حاصل شود و قرینه میان فعل مضارع و اسم فاعل و فاکلمه را فخر ده تا ابتدا بسکون لازم نیاید و اختیار فخر بجهت خفت است و در میان فاعلین الف که علامت فاعل است و آر تا موازن و مشابهت فعل مضارع گردد و در معروف و حرکات و سکنات و اختیار الف بجهت آنست که اخفت است از او و یا و عین کلمه را کسر ده تا حاصل شود و قرینه میان ما و مضارع فاعل و اسم فاعل و فاکلمه را فخر ده تا مقبول که عبارت است از فاعل تا فاعل ما که در مطلقا آید و نیز که است از او و کسب

اینهمه گفته شد بعل آری اسم فاعل گردد

مبحث اسم فاعل

فاعل که در اصل تفعیل بود چون خواستند که اسم فاعل سازند یا را که علامت مضارع است حذف کردند و غار افتحه دادند و میان فاعل و عین الف فاعل افزودند و عین اگر سه و او نه و لام را تقوین و چهارمین قیاس کن بواقی را پیش گفته اند یک هر صیغه واحد مذکر لفظ اسم فاعل فاعلان گفته گان دو مردان صیغه جمع مذکر لفظ اسم فاعل فاعلتان گفته یک هر صیغه واحد مؤنث لفظ اسم فاعل فاعلتان گفته گان همه زنان صیغه جمع مؤنث لفظ اسم فاعل فاعلات گفته شد و صفت رحمة الله علیه از بحث اسم فاعل شروع کرد و در بحث اسم مفعول و گفت م فصل اینهمه که گفته شد بحث اسم فاعل بود اکنون چون خواهی تو شی ای فاعل طلب هم که اسم مفعول بنا کنی شی ای ایسا شی پس بدانکه هم اسم فاعل مفعول گرفته شود از فعل مضارع مجول فاعل اما از فعل مضارع پس برے موافقت آن بان در عمل و اما از فاعل پس بجبت آنکه که گذشت از آنکه اسم ظاهر است و ظاهر هر حکم فاعل پس مناسب است احداث از ان و آما از مجول پس بجبت انصاف ذات ما و اسم مفعول مجاز بطریق وقوع مثل انصاف عامل پاد فعل مضارع مجول پس مناسب است اخذ از ان و بطریق بناد اسم مفعول از مضارع مجول نیست که علامت مضارع را که یا است حذف کن بقس فعل مضارع بماند و بعد از آن علامت مضارع را که یا است حذف کن میم مضموم که علامت مفعول است عوض و وضعه علامت مضارع مخدوعه و اول او در آر بجبت مناسب مضموم با میم و تعلق یقین و هذا ایست که میم مفعول همیشه مفتوح میباشد بر است حصول خفت و عین کلمه را ضمیه و بر است مناسبیت و او که بعد از او است و در میان عین و لام عوض نفس علامت مضارع را که یا است و او را زیاده کن بجبت آخره و او را و آخر کلمه را تقوین ده و پیشین سابقه مذکر را

قید کرده پس اینهمه که گفته شد بعل آری اسم مفعول کرده

م بحث اسم مفعول شن

مفعول کرده بشود یک مرد مصیبه واحد لفظاً اسم مفعول و در اصل بفعول بود
چون خواستند که اسم مفعول سازند یا حادث کردند و بجای او میم مفعول آوردند
و عین را ضم و افزود و میان عین و لام و او مفعول افزود و نهاد و تنوین و افزود
شد و علی هذا القیاس البواتی مفعول کلین مفعول لحن مفعول که مفعول کتا
مفعول که گفت و اینها گفت گوئی بسیار بود و اما چون تشریح برای مقیدی بود
بر اینست که نوشته شد اکتفا نمود تا بعید از فهمش نشود و الله اعلم بالصواب
و بدانکه این همه که گفته شد از توضیحات تکالیف الوقوع انداخته اینها امور

سماعیه است و قیاس را در آن

محال نیست فافهم و الله اعلم

بالصواب ط

خاتمه

بعد حمد خدا و نسبت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و همایه جبین پوشیده نماید

که این کتاب لاجواب حرف حرف است به شرح میزان العرف

تصنیف و تالیف جامع علوم عقلی و نقلی مولوی وارث علی

و مولوی در مطبع فیض بنج جناب بنشی نو لکهنو

واقع کانپور با اهتمام تام حمده فصل

لا اله الا الله و یا ایا صاحب مطبع

ماه جنوری ۱۳۰۴

طبع گردید

شمس با زلفه - مع حل و شرح بر بخشی مولا آقا
 حافظ محمد عین الدین صاحب -
 ششج سلم - طبعین مع تصدیقات
 مشهور کتاب درسی است -
 منہیات - ششج سلم قاضی مبارک علم
 منطلق بین عمدہ و مشہور مطبوعہ مطبع علوی
 کافیہ ششج سلم عربی از ابن حاجب بخط نسخ
 لب الاعراب - علم نوین نادر رسالہ
 در حقیقت اسم باسمہ سے تصنیف مولوی
 عہدہ صاحب -
 مقامات حریری - فن ادب میں من
 ترجمہ عمدہ چھاپی گئی
 ششج سلم - قصائد خاصہ جو علم ادب
 میں ہے اسکی شرح کمال عمدگی سے مولوی
 فیض الحسن صاحب مدرس نے فرمائی ہے
 یہ تصنیف مصنف خود طبع ہوئی -
 مطول فن معانی میں مشہور عمدہ کتاب سی
 مختصر المعانی بہ تحقیق معقول ادب اسکے آخر
 میں ہاشمیت نامی -
 میر طبع منطلق میں کیا کتاب ہے -
 عمدہ شرح زبیدہ در علم عربی تصنیف و
 رحمتہ اللہ صاحب -
 شرح تہذیب عربی علم سابق جو ایش
 مولوی عبدالحی صاحب مطبوعہ مطبع علی شینان
 شرح کافیہ - فارسی منظوم در علم مطالب
 تصنیف مولوی محمد ابراہیم مرحوم ہے
 تسبیح الکافہ عربی شرح کافیہ تصنیف و
 شرح الیاس میں مشہور کتاب ہے -
 ہدیۃ المختار بشرح رسالہ عضد معقولین
 تعمیر الروایا - بکے خواب نادر تصنیف
 محمد بن یحییٰ بن محمد بن محمد بن
 مختصر الوقایہ ششج سلم فقہین -

فہرست کتب
 تفسیر سہیل اوی شریف دو جلد میں -
 نور الہدیہ - تراجم کے بارہ میں
 از مولوی سید سلیمان صاحب -
 صحیح مسلم مع شرح نووی کتب
 احادیث مطبوعہ ستر سے دو جلد مطبوعہ
 میں تصنیف مولوی سلیمان بن علی بن ابی کریم
 قسطلانی - مسجلہ شاد النساء شرح
 صحیح بخاری تصنیف مولا شہاب الدین
 خطیب قسطلانی و تل جلد میں -
 صحیح نسائی - علم حدیث میں اعلیٰ درجہ
 کی مستند و مشہور کتاب تالیف عبد الرحمن
 احمد النسائی کی دو جلد میں مداول میں
 مرحوم میں احادیث باب السواک سے
 تا باب ما یجی الیہ بعد منی الجوار نہایت عمدگی
 اور لافاضت اور عمدگی سے تالیف مولوی شہاب
 تفسیر بلاد الدین - ششج سلم غفاری تصنیف
 مولوی شہاب علی مرحوم -
 تفسیر القان فی علوم القرآن بلقیہ
 قرآن میں درسی تفسیر سے تصنیف علامہ
 جلال الدین سیوطی مطبوعہ مطبع احمدی -
 دلائل الخیرات - ترجمہ فارسی کمال من
 ششج سلم احسانات -
 کتاب مغازی الرسول و فتوح انہام
 و فتوح المصروف فتوح الجہم
 عربی بہ چاروں جلد تصنیف حضرت وادی
 رحمہ اللہ کی ہیں تلاش تمام مہتممان مطبع
 و توجہ خاص مولوی عبد الباقی صاحب
 صدر الصدور سابق حال پیشدہار
 ہسم بیہکین -
 فتوح الشام - عربیہ تصنیف
 مولانا داتہی رح کی ہے -
 جامع الامور - ہر بار جلد نہایت

نہ خط مطبوعہ کلا سے منقول۔
 نقوش منظم۔ دافع ہر درد و غم علم
 نقوش محبوب و فکرت کبیر شریعت و ریت
 منورہ ایک شمع ختمہ بر حجاب ہے تو زیبا کر
 بیچو گے کس طرح نہ ڈالا جاتا ہو بظن وہ مطبع علم
 و عاسے کج عرشش مع شش نقل و غیر
 نہت و عاین حفاظت کے لیے تو یہ کر کے
 کچھ ہیں ڈالنا سود مند ہے خطہ مطبع پر
 چھپی ہے حفظ اطفال کے لیے اکثر یرا لہو میں
 نقشہ کر لیا ہے مطبع
 حکما صنف الکشاف مود و کلام اولیاء قرآن ہر سالہ
 شرح سفر السجاد شہ تصنیف مولانا
 عسب الحق دہلوی۔
 مجسمہ علم و طاعت الفنا۔ اس رسالہ میں خوشی
 اور اذعیہ ماثورہ اور دعاں عاشورا وغیرہ
 نامہ ہند اشارہ شریعہ یکہ ہیں۔
 اشراق اللہ است۔ ترجمہ فارسی شکوہ
 از شہادہ عبدالحق
 مجموعہ اوراد و چند عاین معتبر علم راہ
 بزرگان وقت۔ مطبوعہ مطبع سدی۔
 تفسیر کشاف۔ یہ مشہور تفسیر ملک میں طبع
 ہوئی ہے ہر جلد۔
 شرح و قایمہ عربیہ شمس۔
 جہا ہر القراءت من قرآن و کلام و کلام
 مشہور مطبع کاشن احمدی۔
 جلال الاذان فی علم التفسیر آن
 مصنف مولانا محمد امین الدیاب الشوری۔

مجموعہ زینت القاری۔ مستند قرآن
 مطبوعہ مطبع اسدی۔
 مجموعہ خطب۔ مشہور انشائیہ ہر مرتبہ
 مولانا اسماعیل دہلوی۔
 ارجحانہ شریف کاغذ رنگین۔
 فیض الحرمی۔ حریض شکوہ شریف کی
 نقل مع ترجمہ ہے۔
 اصل اصول نحو مسائل خود کا بیان ہے۔
 زاد المعاد یہ کتاب فارسی اہل سنت کی کتاب ہے
 شرح و قایمہ مع جہتی تصنیف میں سی کتاب ہے
 حاشیہ محمد الغفور مع کلام عبدالحکیم شرح
 ملا حائی کا حاشیہ ہے۔
 فتاویٰ کٹر الہ قائلین علم فقہین شہر
 مشق قادیان فیض خان و فتاویٰ عالمگیری وغیرہ
 ہے۔ اور دوسرے میں اس کے حاشیہ پرچہ ہیں
 جامع انشویں شرح مبدعہ کا فیہ الا
 وادی عبدالحق احمد گری۔
 کا فیہ شمس خط تعلیق از ابن صاحب
 فرائض شریفی شرح سراجیہ فرائض
 رسالہ ہندہ الموصوفہ بالجمیع فی القادریہ
 الاخر و یہ مشہور محمد عبدالحق عالمی کا ہے
 نواب دانی نوکات یہ کتاب دربان خربی ہے
 غنیہ فارسی تصنیف مولانا محمد عبدالمعین
 بلگرامی صرفہ میں۔
 حیات دیرگی۔ عربی تصنیف علامہ دہلوی
 شمس احمد دہلوی مطبعہ مصر کی قادیان
 سرگزین انصاف یہ شریف غفر و غفران ہے

اختلاف و غلط تصوف کی کتابیں

الغنی۔ متوسط علم۔	کتاب تہذیب و تمدن شریعتی شریعتی۔
الایمان۔ جوہر علم کاغذ لکھنؤ لاتی حرمہ۔	ایضاً۔ کاغذ نجف و حرمہ۔

س ۲۲ م ش و

۱۹۲۶ء

This book was taken from the Library on the date last stamped. A fine of 1 anna will be charged for each day the book is kept over time.

24 FEB. 36

3 AUG. 36

37

